بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات
سيما التي هي عين الذات والواحد من جميع الجهات
والعادل في الافعال سيما الايجاد الممكنات
والصلوة والسلام على اشرف الانبياء محمد سيد السادات
وعلى آله الائمة الذين هم اشفعاء الحشر دخول الجنات

پس بگوید خادم شیعیان مذهب جعفری و شرع محمدی
محمد جعفر استرآبادی که این رساله ایست که فلک مشحون است از برای
نجات از دریای حیرت و آب حیوة کبیر است از برای تشنگان وادی
ظلالت و جهالت که بخواهش اخ اعز روحانی برادر ایمانی موفق توفیق
الله حاجی عبد الله سلمه الله نوشته شد مشتمل بر بیان اصول دین و فروع
اصول مذهب جعفری که واجب است بر هر مکلف که آنها بداند و در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار نماید پس این رساله پنج باب است
که در هر باب یک صلات و در هر صلات پنج فصل است و بعد از هر فصل یک
وصلت که بیان میکند چیزهائی را که مترتب میشود بر اعتقادات دین
و مذهب از احکام دنیا و آخرت و چون نجاست و طهارت و استحقاق
خلود در جهنم یا بهشت و مانند اینها پس باید دانست اولا که اصول دین
عبارتست از اعتقاداتی که بنای دین بر آنست و بدون آنها دین متحقق
و حاصل نمی شود و بسبب آنها مکلف داخل در دین میشود و آخر از آن میشود

مذهب است که بنای مذهب ایشان بر آنهاست چه خصاص مذهب اثنی عشری دارد
و جمیع اهل مذهب و صاحبان دین قایل بستند اول توحید است که کمال
واجب الوجود بالذات است در ذات او دویم عدل است که کمال واجب
الوجود بالذات است در افعال او و از این جهت عدل را از اصول دین شمرده اند
و سایر صفات کمال چون حیوة و علم و قدرت را که تعلق بکمال ذات
دارند از اصول دین جدا شمرده اند زیرا که اینها از توابع توحید می باشند
که تعلق بکمال ذات دارد نه افعال سوم نبوت است که ریاست
الهیه است بالاصالة از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا
و دین چهارم امامت است که ریاست الهیه است عامه بر وجه
نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوص منصوص اعلم بعد از
رسول اکرم از جانب سید المرسلین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین
پنجم معاد است که زمان جزای عباد است و عود ارواح و حشر
اجساد است در توحید است که اصل اول است اصل توحید
بحسب معنی تصوری عبارت است از نسبت دادن مکلف واجب الوجود
بالذات را بیگانگی از جمیع جهات چون یگانگی جزئیاتی یعنی تعدد
در افراد و جزئیات واجب الوجود بالذات نیست و یگانگی در ذات
و صفات ذاتیه یعنی تعدد در آنها نیست صفات ذاتیه او
عین ذات میباشد و یگانگی در اجزای عقلیه یعنی جنس که ما به
الاشتراک است و در آن دو نوع یا بیشتر شریک اند و فصل که ما به
الامتیاز است و بسبب او هر یک از دیگری امتیاز می یابند در ذات
او نیست و یگانگی در اجزای خارجیه که در مقابل اجزای عنصریه ریشه
و غیر ریشه یعنی سر و گردن و دست و پا و مانند اینها ندارد پس مراد از
یگانگی آن است که شبیه ندارد و تعدد در واجب الوجود بالذات نیست

صانع و خالقی است که وجوب الوجود بالذات است یعنی ذاتیه هستی او
ضرور است نیستی او ممتنع و محال است با این معنی که هستی او نظر بذات او
یعنی چون وجود بمعنی منشاء اثر عین ذات او است پس هستی او لازم ضرور است
بملاحظه ذات او و بدون ملاحظه غیر نیستی او ممتنع و محال است بملاحظه ذات او
بدون ملاحظه غیر زیرا که سلب شیء از نفس محال است با این معنی که وجود او
مثل وجود ما نیست که ما میشود که باشیم و میشود که نباشیم هستی ما ضرور نمیشود
مگر بسبب غیر مشیت الله باشد پس ما واجب بالغیر میباشیم و خداوند عالم
واجب الوجود بالغیر نیست بلکه واجب الوجود بالذات است و ذات او
علت ثبات وجود از برای ذات است هستی او از خودش است نه از دیگری
زیرا که اگر از دیگری باشد لازم می آید تحصیل حاصل با وصف وجوب
وجود ممتنع است و از این ظاهر میشود که وجود او باید عین ذات او باشد
زیرا که اگر زاید بر ذات او باشد اگر از غیر او باشد ممکن خواهد بود نه واجب
و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تاثیر آن ذات هستی داشت تحصیل
حاصل لازم می آید و اگر هستی داشت لازم می آید که چیز هستی دارد و از هستی
بخشی ندارد و هستی نبخشد و این بدیهه عقل محال است پس باید وجود خداوند
عالم هستی او عین ذات او باشد و ذات او عین وجود بمعنی منشاء اثر باشد
تا آنکه واجب الوجود بالذات باشد و دلیل عقلی بر این مطلب که از برای عالم
صانعی است که واجب الوجود بالذات است نیست ماهیت ممکن کلی از عدم
بوجود نمیتواند بیاید مگر آنکه غیر او ایجاد بکند او را زیرا که خود نمیتواند که
خود را ایجاد کند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد وجود داشته باشد تحصیل
حاصل لازم می آید و اگر هستی باشد لازم می آید چیزی که هستی داشته باشد
باعث هستی بشود و ما وجود مساوی بودن هستی و نیستی نسبت بذات او
ترجیح هستی بدهد و این محال است بالبداهه پس باید ایجاد کننده آن ممکن

تبیّن لهم انّه الحقّ اولم یکف بربّک انّه علی کلّ شیء شهید

یعنی زود است که بنمایم ایشان را چیزهائی را که علامت و نشانه اند بر هستی خداوند
عالم که ثابت اند در اطراف عالم مصنوعات الهی می باشند و حاصل در نفسهای خودشان
تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان اینکه خداوند عالم حق و ثابت است آیا کافی
نیست که خدا بر هر چیز گواه است و اثر آن در همه چیز موجود و حاضر است و ایضا
فرمود ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله
یعنی هرگاه سوال کنی از کفار که کیست که ایجاد کرد آسمان و زمین را هر آینه میگویند
که خلق کرد آنها را خداوند عالم پس خدا موجود است و صاحب هستی و هستی بخش است
و از جمله آنها حدیثی است که مرویست از امام جعفر صادق ع که فرمود سمعت
ابی یحدث عن ابیه ان رجلا قام الی امیر المؤمنین ع فقال
یا امیر المؤمنین بما عرفت ربّک قال بفسخ العزائم و نقض
الهمم لما ان هممت حال بینی و بین همّی و عزمت و خالف القضاء
عزمی فعلمت ان المدبّر غیری یعنی شنیدم از پدرم که خبر میداد از پدرش
که فرمود که مردی برخواست بسوی جناب امیر المؤمنین ع پس گفت یا امیر المؤمنین بچه چیز
شناختی خدای خود را آنحضرت فرمود شناختم خدا را بسبب فسخ کردن و برهم زدن
قصدها و شکستن و برهم زدن آن چیزی که اراده کرد خلق او را یعنی بنی
که هرگاه قصد کنم چیزی را که حایل میشود میان من و مقصود من و هر زمانیکه عزم چیزی
بکنم مخالفت میکند قضای خدا عزم مرا پس دانستم که تدبیر کننده امر ها غیر
کننده در آنها غیر من است و ایضا مردی است که زندیقی که منکر خدا بود سوال کرد
از جناب امام جعفر صادق ع که ما الدلیل علی صانع العالم یعنی چه چیز است
دلیل تو بر اینکه از برای صانع عالم حضرت فرمود وجود الافاعیل التی
دلّت علی ان صانعها صنعها یعنی دلیل بر وجود خدا آثاریست که
دلالت میکند بر اینکه مؤثری است که آنها را ایجاد شده اند چون بنا که دلالت

ثابت اند از برای خدا نظر بحقیقت ذات او بدون اضافه و نسبت بافعال
و مخلوقات او که آن را صفات ذات و صفات کمال نیز گویند و آنها در این بیت
مذکورند قادر و حی است و عالم و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق
پس آنها هشت صفت می باشند که اصول آنها سه صفت میباشند که آن قدرت
و علم و حیوة است و اراده و ادراک و سمع بودن و مانند اینها از شعبه و جزئی علم
میباشد و قدیم بودن و ازلی بودن و ابدی بودن و سرمدی بودن از شعبه
حیوة است و متکلم بودن و صادق بودن از شعبه قدرت است و قدرت عبارت است
از توانائی داشتن بر ایجاد کردن هر چیزی که ممکن است بر وجهی که اراده
کرده است و مراد در اینجا چیزیست که سبب تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و
ترک کردن آن است چنانکه خواهد آمد و علم عبارت است از دانستن چیز یا خواه
کلی خواه جزئی و خواه مجرد و خواه مادی و خواه ذات خود و خواه غیر خود و مراد
در اینجا چیزیست که منشاء انکشاف اشیاء و سبب ظهور آنهاست از برای عالم
چنانکه خواهد آمد و حیوة عبارت است از صفتی که باعث صحت متصف شدن
موجود است بصفت علم و قدرت و مراد در اینجا چیزی که سبب صحت اتصاف
بعلم و قدرت است خواه ذات باشد و خواه صفت چنانکه خواهد آمد و اراده
عبارتست از علم بمصلحت فعل که باعث مشیت و خواستن کردن آن است یا علم بمفسده
آن که سبب مشیت و خواستن ترک آنست یا بمعنی که آن چیزی که میکند با شعور بمصلحت
و قصد بآن بجا بیاورد و آن چیزی را که ترک میکند با شعور بمفسده و با اراده
و قصد ترک میکند و ادراک عبارتست از علم بجزئیات محسوسه چون مبصرات که
بچشم دیده میشوند و مسموعات که بگوش شنیده می شوند مانند اینها چون سمع و بصر
اولی آنوی را اظهر بوده اند خصوصا سمع و بصیر در ذکر نموده اند و قدیم بودن عبارتست
از اینکه بودن و ابتدا و انتها نداشتن و مراد از ازلی بودن آنست که ابتدا ندارد
و از ابدی آنست که ابتدا و انتها ندارد و متکلم عبارتست از ایجاد کردن کلام

جایز است که گفته شود که خدا عدالت کرد و عدالت نکرد یا بگوید تفضل کرد نه اینکه
ظلم کرد صفات سلبیه است که در مفهوم آنها سلب و نیستی معتبر است و آنها را
صفات نقص و صفات جلال نیز گویند زیرا که ثبوت آنها باعث نقص
و احتیاج است و از صاحب جلال مسلوب و منتفی است و آن هفت
صفت است که در این بیت مذکور است نه مرکب بود و جوهر و مرئی
نه محل پی شریک است و معانی تو غنی دان خالق و مراد از مرکب چیزیست
که اجزای عقلیه یا خارجیه چون ماده و صورت و سر و گردن و دست و پای
داشته باشد که از جمله آنها جسم است که صاحب عرض و طول و عمق
و اجزا است و مراد از جوهر ذاتی است که در وجود خود احتیاج بمحل و
باشد و بنفسه بر پای باشد و محل عرض چون سفیدی و سیاهی باشد
و وجود او زاید بر ذات او باشد و اگر بجای جوهر جسم مذکور شود که در مجسمه
صریحا شود اولی خواهد بود و مراد از مرئی آنست که دیده نباشد بچشم در
دنیا یا در آخرت یا هر دو و مراد از محل آن است که چیزی در وی حادث شود
خواه عرض باشد و خواه غیر آن و مراد از معانی آنست که صفات
ثبوتیه ذاتیه زاید بر ذات او باشد و قایم بذات او باشد و مراد از غنی
آنست که احتیاج بغیر نداشته باشد چنانکه ممکن احتیاج بواجب
الوجود بالذات دارد و عرض احتیاج بمحل و جوهر دارد پس غنی علی الاطلاق
بهیچگونه احتیاج بهیچ چیز ندارد و قایم بماده و مکان و محل نیست و محتاج
بصورت و شکل و زمان نیست پس مرئی نیست و محل حوادث نیست چنانکه
بیان این خواهد آمد و مقصود در این مقام آنست که ذات واجب الوجود
بالذات صاحب جمیع صفات کمالست در مقام ذات چنانکه صاحب
جمیع صفات جمالست و در مقام فعل و ایجاد عالم و بعضی قایلند که
ذات خداوند واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه نیست

بعین که اعانت کند و رفع احتیاج نماید آن معین اگر واجب الوجود باشد
لازم می آید تعدد واجب الوجود و آن باطلست چنانکه خواهد آمد و اگر ممکن باشد
محتاج خواهد بود و واجب الوجود در اصل وجود پس لازم می آید که پیش از وجود
خود موجود باشد تا آنکه احتیاج داشتن منافات دارد با واجب الوجود بالذات
بودن و همچنین خداوند عالم خلق کرد همه چیزها را بر وجهی که خلق و عیسی را آنها نیست
که باعث فساد بر هم خورد که امر آبدان و اجساد ایشان نبود و این بدون علم ممکن نیست
همچنین تخصیص دادن بعضی از اشیا را بزمانی و بعضی دیگر را بزمانی دیگر بدون قصد و ارادهٔ
ممکن نیست و در وقتیکه علم و قدرت ثابت شد حیوة نیز ثابت خواهد شد زیرا که
غیر حی قادر و عالم نخواهد بود بالبدیهه دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است چنانکه خداوند
عالم فرموده ان الله بکل شیء قدیر یعنی بدرستی که خدا بر همه چیز قادر
و توانا است و صاحب قدرت است نظر بوضع تقدیر و ایضا فرموده ان الله سمیع
علیم یعنی خدا شنونده و دانا و صاحب علم است و ایضا فرموده الله لا اله
هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم خدائی است که نیست خدائی بجز او
که زنده است و برپا کننده امر مخلوقاتست و ایضا فرموده و انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی این است و جز این نیست
که امر خدا در وقتی که اراده کند چیزی را این است که میگوید بآن چیز که موجود
شو پس موجود میشود و ایضا فرموده و کلم الله موسی تکلیما یعنی تکلم فرمود و
حرف زد خداوند عالم با موسی حرف زدنی و ایضا مروی است که قال رجل للصادق
یا ابن رسول الله دلنی علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی
فقال له یا عبد الله هل رکبت سفینة قط قال نعم قال فهل
کسرت بک حیث لا سفینة تنجیک و لا مباحث تغنیک
قال نعم قال فهل تعلق قلبک هناک ان شیئا من الاشیاء
قادر علی ان یخلصک من ورطتک قال نعم قال الصادق فذاک

ازبرای علم تام بمعلولات پس خداوند عالم پیش از ایجاد اشیاء عالم بود بانها
مثل علم بانها و بعضی مرویست که از جناب امیر المؤمنین ع فرمود و لعلمه
بکل شیء علی المصالح فخلق لکم ما فی الارض لمصالحکم یا
بنی آدم یعنی چون خداوند عالم عالم و دانا بهمه چیزها است دانا است
بمصلحتهای شما پس خلق کرد ازبرای نفع شما همه چیزها را که در زمین است از همه
مصلحتهای شما ای بنی آدم و همچنین است سایر آیات و اخبار پس قول
مخالف که ذات خدا را صاحب صفات کمال میدانند بلکه نایب صفات میدانند
چون تیمم که نایب طهارت است و کار طهارت را میکند مخالف عقل و نقل است
و توهم کردن اینکه صاحب صفات بودن مستلزم این است که ذات خدا محل حوادث شود
یا اینکه واجب الوجود بالذات و قدیم بالذات متعدد باشد توهم فاسد است ازبرای که
با عین ذات بودن چنانکه خواهد آمد این توهم متوجه نخواهد بود یا اینکه این قول
مستلزم است که ذات خدا در هر مرتبه ذات پیش از ایجاد عالم ناقص شود چون
کسی که تیمم داشته باشد که در مرتبه ذات بی طهارت و با حدث است هر چند در مقام
فعل مثل خود او میتواند نماز نکند

اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم
واجب الوجود بالذات صاحب صفات کمال است نه نایب صفات از کمال اصول
دین یا اصول مذهب است و منکر آن کافر و خارج الایمان نیست بلکه ناقص الایمان است

در بیان این است که خداوند واجب الوجود بالذات
که صاحب جمیع صفات کمال و جمال است منزه از جمیع صفات نقص است انها را
صفات سلبیه و صفات جلال نیز میگویند چون مرکب بودن و مانند این که عرض شد
و در تمام رجحان دین طاقه است چون محتمله که خداوند عالم را جسم میدانند کالاجسام
یا بنحو لایق بحال او همچنین حلولیه و اتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عرفا و متحد
شدن عرفا با خدا و همچنین واصلیه که قائلند بوصل عرفا با خدا و مثل آنهاست بعضی
از اعتقادات فاسده یهود که میگویند خدای تعالی دنیا را در شش روز آفرید و در هفتم که روز

لا یدرکه الابصار یعنی درک نمیکند او را چشمها و قول امام ع لا
یحس و لا یجس و لا یدرکه الحواس و لا یحیط به شیء
و لا جسم و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند عالم
بچشم دیده نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک نمیکند او را حواس ظاهر
و باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی چون هوا و مانند آن و نه جسم و نه صورت و نه خط
و نه حد و مانند اینها که دلالت میکند که خدا جسم نیست و محل و حال و مانند
اینها نیست

اعتقاد کردن اینکه جسم کالاجسام نیست از
اصول دین است و همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول
نمیکند و مانند اینها بر وجهی است که قائل این نحو از اعتقاد منکر ضروری دین است
و یا قائل بجسم کالاجسام بودن خداوند عالم چون بسیاری از جماعت صوفیه خدا لعنهم الله
زیرا که هفت فرقه از ایشان کافرند که بعدد ابواب جهنم میباشند اول حلولیه
وجودی و موجودی که عالم را چون نم و دیم میدانند و ظاهر را واحد و مظاهر را متعدد
و چون شعاع شمس که در روز روشنائی بسیار ظاهر شود دوم اتحادی که قائلند بمتحد
شدن عارف با خدا چهارم حلولی که قائلند بحلول کردن خدا چون شیر و شکر در دل
عارف پنجم واصلیه که قائلند عارف با خدا واصل میشود چون در خانه بسته ششم
مباحیه که همه چیز را حتی لواط را مباح میدانند هفتم ملاحیه که همه چیز مباح را
بصورت حرام در آورده جایز میدانند و بسبب قرب میدانند و منکر این کافر است
و از دین خارج است همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول
نمیکند و مانند اینها بنا بر وجهی و اعتقاد کردن اینکه جسم لایق بحال او دارد و مانند اینها
از اصول مذهب است و منکر این از ایمان و مذهب بیرون است نه از اسلام
و دین پس این اعتقاد دو جهت دارد

در بیان این است که صفات
ذاتیه واجب الوجود بالذات چون علم و قدرت و حیوة عین ذات او است نه
زائد بر ذات باین معنی که علم بمعنی بسیط ظاهر شدن چیزها و قدرت بمعنای

که مرویست از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند لم یزل الله عز وجل والعلم
ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر
والقدرة ذاته ولا مقدور زیرا که حدیث شریف دلالت میکند که خداوند
عالم همیشه بود صاحب علم بود و علم عین ذات اوست نه اینکه ذات نایب علم باشد
یا اینکه علم زائد بر ذات او باشد و همچنین سمع و بصر و قدرت و از این جهت که
وارد شده است که از کمال توحید نفی کردن صفات است از ذات یعنی
صفات ذاتیه او عین ذات است و چیز جدا گانه نیستند که زائد باشند بر ذات
و هر کسی گوید که علم یعنی دانستن است و قدرت یعنی توانائی داشتن است و حیوة
بمعنی زندگانی داشتن و اینها معنی مصدری می باشند و عرض میباشند پس
چگونه ممکن است که عین ذات واجب الوجود باشند جواب گوئیم که علم دو اطلاق
دارد دو معنی دارد یکی یعنی دانستن و یکی منشا انکشاف اشیا و سبب دانستن
و ظاهر شدن آنها و علم عین ذات بمعنی دوم است نه اول و همچنین قدرت
یعنی منشا ممکن و توانائی بر کردن و نکردن عین ذات اوست و حیوة یعنی منشا
صحت متصف شدن بعلم و قدرت عین ذات اوست و چون بعضی اینها را منحصر
در معنی عرض فهمیده اند قائل شده اند که ذات خدا نایب صفات است
و این خلاف عقل و نقل است چنانکه اشاره بآن شده است
اعتقاد کرد باینکه صفات ذاتیه خداوند عالم عین ذات اوست و زائد بر ذات
او نیست که ایراد آن معنی واجب الوجود است از اصول مذهب است و منکر
داخل در مذهب اثنی عشری جعفری نیست و مخلد در جهنم خواهد بود ع انتهی
در صورة تقصیر
در بیان این است که خداوند واجب الوجود
صاحب جمیع صفات کمال و احد و یکتا است و شریک و همتا نیست زیرا که
تعدد واجب الوجود مفهوم نیست از مفاهیم و هر مفهومی یا واجب است یا ممکن
یا ممتنع پس اگر تعدد واجب الوجود واجب باشد لازم می آید که واجب الوجود

بکسی که ترکیب کننده آنها باشد و احتیاج منافی است با وجوب وجود و ایضا
اگر واجب الوجود متعدد باشد خالی از این نیست که هر یک قادرند بر چیزی که نمیخواهند
بکنند یا نه و اگر قادر باشند لازم می آید در صورتیکه یکی بخواهد زندگانی شخصی را
در زمانی و دیگری بخواهد بردن آن را در آن زمان که آن یک شخص در یک زمان
هم زنده باشد و هم زنده نباشد و این محال است اگر قادر نباشد محتاج خواهد بود
و احتیاج مستلزم امکانیت و منافی است با وجوب وجود و ایضا جمیع انبیا و صلحا
و اولیا و عقلای معتبرین اتفاق کرده اند بر وجود صانع و یکتائی او و بودن او جامع
صفات کمال و منزه بودن از صفات نقص و اتفاق ایشان حجت قطعی است بر اینکه
ایشان خطا نکرده اند و دروغ نگفته اند چنانکه تواتر افاده قطع میکند و ایضا
ظاهر شدن معجزه از طاقت بشر بلکه جمیع ممکنات بیرون است چون از دو شق
عصی و شق القمر و زنده کردن مرده و مانند اینها که صادر شده از جمیع پیغمبران که
ادعا کرده اند که ما فرستاده خدا آمده ایم که واجب الوجود یکی است و احد یکتا است و دلیل
بر اینکه خدای یکتا موجود است که اینها را فوق طاقت بشر است از برای حقیقت قول
ایشان ظاهر میکند و موجود میکند پس اگر خدا از یکی بیشتر می شد نیست که آن دیگری
نیز پیغمبری بفرستد و خبر خود که ظاهر کند که او موجود و معبود است و نفی کردن او
باطلست و دلیل نقلی بر بطلان تعدد است چنانکه خداوند عالم فرمود لو کان فیهما آلهة الا الله لا اله
الا هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم است و نیست خدائی بجز او که زنده و برپا کننده
امر است و ایضا فرمود ما من اله الا الله یعنی نیست خدائی مگر خداوند
عالم که یکتا است و ایضا فرمود لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
یعنی هر گاه در آسمان و زمین خداها متعدد میشدند بجز خداوند واحد یکتا هر آینه
فاسد میشدند آنها زیرا که سلسله ممکنات که از راه ارتباط بمنزله یک معلول
میباشند با اینکه کلا ممکن و حادث است بمقتضای تاثیر آنها از خدا که مستقل و علت
تامه می باشند یا موجود باشند یا موجود نباشند بمقتضای تاثیر دیگری

واجب الوجود بالذات که روا است بر مجوس که یزدان را خالق خیر میدانند و اهرمن را
خالق شر میدانند و بر مشرکین که از برای خدا ماه یا آفتاب یا آتش یا بت و غیر آنها را
شریک میدانند از اصل دین است و منکر این کافر و نجس است و مخلد در جهنم است
و بیان اصل دویم آن عدل است بدانکه عدل بحسب معنی لغوی عبارت است
از بودن افعال واجب الوجود بالذات میان افراط و تفریط و بحسب اعتقاد آن بحسب معنی
تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم عادل است
و در جمیع افعال کامل است و از ظلم منزه و مبرا است و از قبح و شرور مجرد و مبرا است و جمیع
فعلهای او نیکو و با غرض فایده است که عاید به بندگان اوست و صاحب لطف
بر بندگانست و فعل او همه بر وفق مصلحت ایشانست و خلق کردن بندگان همه را
با قدرت و اختیار بدون تفویض و جبار و در این اصل نیز پنج فصل است
در بیان این است که خداوند عالم ظالم و ستمکار نیست و راضی
بظلم و ستم کردن نیست و جمیع افعال خداوند عالم حتی تکلیف کردن به بندگان
حسن و نیکو میباشد بحسب عقلی هر چند بالفرض باشند خالی از قبایح و ظلم و شرور
میباشند زیرا که عالم غنی محالست که ظلم بکند زیرا که ظلم قبیح است و قبیح را از برای
اختیار کسی میکند محتاج باشد یا جاهل باشد و خداوند عالم نه محتاج است و نه جاهل
بالبدیهه چنانکه در قرآن خداوند عالم فرموده ان الله لا یظلم مثقال
ذرة یعنی بدرستی که خداوند عالم ظلم نمیکند مردمان را بمقدار ذره و نیز فرموده
ان الله لا یظلم الناس شیئا یعنی خداوند عالم نمیکند مردمان را هیچ
قسم از ظلم و هیچ فردی از افراد ظلم اعتقاد کردن بمعنی از عدل که بمعنی
جور است از اصول دین است و منکر این از دین بیرون است و کافر است و نجس است
و مخلد در جهنم خواهد بود در صورت تقصیر در بیان این است جمیع افعال خداوند عالم
معلل است بغرض و فایده که عاید است به بندگان در دنیا یا آخرت یعنی خداوند عالم
هر کاری که میکند از جهت فایده میکند که به بندگان عاید میشود در دنیا یا آخرت

و ایضا فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم
و یتم نعمته علیکم یعنی نمیخواهد خداوند عالم که بر شما حرج و مشقت شود و ارادهٔ
بلکه اراده دارد که پاک کند شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما فرستاده پیغمبران
و نصب امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و مثال اینها بر این مطلب شاهد
این اعتقاد نیز از اصول مذهب است و در بیان عدل است که وجوب اعتقاد
قایل شدند در بیان این است که جمیع افعال خداوند عالم بر وجه صحیح است بحال
بندگانست و الا لازم می آید که خداوند عالم آن چیزی که مصلحت است آن را مقدم
بدارد بر چیزی که بهتر است و این نیز بالبدیهه باطلست چنانکه مساوی کردن
میان بد و بهتر نیز قبیح است بالبدیهه بلی هرگاه مصلحت نظام کل با کلی
تعارض کند با مصلحت نظام جزء یا جزء بجزء مصلحت نظام کل و کلی مقدم خواهد بود
بر مصلحت نظام جزء یا جزء بجزء قطع آنست از جهت حفظ باقی بدن چنانکه از حدیث
مفضل از جناب صادق ع مستفاد میشود که عطا کردن از عضا جهت منفعت
و تعدد بعضی از آنها چون چشم و ضع آن در سر از جهت صلح بودن است و همچنین
امر کردن بنوره سر تراشیدن و ناخن گرفتن و در هفته از جهت صلح بودن انهاست
این اعتقاد از کمال اصول مذهب است چنانکه معتقد اکثر امامیه است پس
اعتقاد کردن بعضی از متکلمین که اشتمال بر مصلحت کافی است در صلح بودن ضرور نیست
و اعتقاد دویم این باشد که هر کاری که از خداوند عالم صادر میشود حسن و نیکوست
و آنچیزی که نیکوست خداوند عالم بجای می آورد سوم این باشد که فعلهای خداوند عالم
با غرض و فایده است که عاید به بندگان است و اعتقاد چهارم این باشد که لطف بر خداوند عالم
واجب است بسبب وجوب لطف هر کاری که مصلحت بندگان در آن است بلکه صلح چیزی که
بحال عباد است باید بجای بیاورد زیرا که بجای آوردن صلح لطف است و لطف بر خدا واجب است
و اعتقاد پنجم این باشد که بندگان را خداوند عالم بر وجه اعتدال خلق کردند بر وجه حیرت
بلا اراده باشند و نه بر وجه تفویض که همه کاره باشند بلکه اختیار میکنند در کارها

و این همه است پس احتیاج بفرستادن پیغمبر است پس مستقل بودن باطل است چنانکه خداوند عالم فرموده
لا اکراه فی الدین یعنی در دین اکراهی نیست و فرموده کل یوم هو فی شان
یعنی هر زمان خداوند عالمیان در کاریست و حالیست و مستقل نیست چنانکه مرویست
از امام صادق ع که فرمود لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی که در
افعال اختیاریه بندگان نه جبر است که فعل از خدا باشد و با اینحال ایشان را عذاب کند
چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض است که خدا معطل باشد و مستقل باینکه تعدد واجب
و عدم علیت امکان لازم آید چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بندگان میان این دو امر است
که مدخلیت هر دو است این اعتقاد از اصول مذهب است و منکر این خارج از
مذهب است و مخلد در جهنم است در صورت تقصیر در بیان اصل سوم است
که نبوت است بدانکه نبوت بحسب معنی تصوری عبارت است از خبر دادن بشر معصوم
از جمیع گناهان باحکام خداوند عالمیان که متعلق است باعمال و عقاید بندگان
بوحی و نزول آن بعد از اثبات پیغمبری بمعجزه باریات الهیه یا بالهامات که در امر دنیا و دین
بر مکلفین کلا یا بعضا یا اینکه عبارتست از پیغمبر بودن بشر مزبور یا کرده رسول خداوند
عالم بشر مزبور را پیغمبر و خبر دهنده و بحسب معنی اصطلاحی آن است که مکلف در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که پیغمبر ما محمد بن عبد الله پیغمبر برحق است بسوی انس و جن
و فرستاده خداست بر رسول لزوم عقلی بسوی بندگان با معجزات چند که از جمله
آنهاست معراج جسمانی و شق القمر و قرآن مثل سایر پیغمبران که پیش از او مبعوث شده اند
بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهانست و آخر پیغمبران است و دین او باقی است
تا روز قیامت و از برای او است اذن شفاعت و در این اصل نیز پنج فصل است
در بیان اینکه فرستادن رسول بسوی بندگان نیکو و لازم است
و در آن فواید بسیار است چون ارشاد بندگان بسوی آن چیزیکه باعث استعداد
نعمت آخرت است و دلیل عقلی بر این مطلب آنست که مقصود اصلی از خلق کردن
رسانیدن بنعیم ابدی آخروی است و این موقوف است بر تحصیل کمالیت و آن

مرویست که جناب صادق ع بعد از سوال کردن زندیق از راه اثبات انبیا فرمود
که چون اثبات خالق حکیم کردیم دانستیم که از برای او سفیرانی هست که رابطه میانه
بندگان او و از برای مصالح ایشان که بآن بقای ایشان است در ترک فنای ایشان است
و آنها انبیا میباشند از جانب خدا که با دلیل و براهین و شواهد چون تزکیه کردن
مردها میباشند این اعتقاد مذهب است که رد بر اشاعره که وجوب
عقلی قائل نیستند و منکر این از مذهب خارج است و مستحق خلود در جهنم است
در صورت تقصیر علی الظاهر در بیان این است که باید رسول
بشر باشد و معصوم از جمیع گناهان باشد در حال پیغمبری پیش از پیغمبری خواه
در حال عمد باشد و خواه در حال سهو بلکه لازم است که از جمیع عیوب جسمانیه
و اخلاق ذمیمه و رزائل قبیحه و مانند اینها که باعث نفرت طبایع و خلاف
و حیرت میشود منزه باشد تا اتمام حجت بشود زیرا که عصمت عبارتست از
ملائکه الهیه موجبه که مانع است از صدور قبیح و عصیان در حال عمد و نسیان
بلکه تمام عمر ایشان بر درجه اختیار قدرت بسبب قوه عقل و فطانت و کمال
اهتمام در طاعت که این قوی از عدالت است زیرا که عدالت مانع نیست
از صدور شدن قبیح در حال نسیان بلکه مانع نیست از صدور سهل عصیان
در تمام عمر انسان خصوصا در تمام امور و همچنین صیانت مهر گاه آن پیغمبر صاحب
این حالت نباشد اتمام حجت نخواهد شد و اعتمادی بحرف او نخواهد بود و غرض
الهی از خلقت حاصل نخواهد شد و همچنین اگر بشر نباشد محسوس نشود زیرا که اگر چنین باشد
حیرت حاصل خواهد شد پس باید بشر باشد تا اینکه اتمام بشود چنانکه خداوند عالم فرموده
و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم یعنی فرستادیم پیش
از تو نیز بشری که مردان بوده اند که بایشان وحی فرستادیم و فرموده و لو
جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون یعنی هر گاه
میکردانیدیم آن رسول را بصورت ملک هر آینه میکردانیدیم او را بصورت مرد و هر آینه

که بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق او کنند چنانکه منطوق حدیث مروی از جناب
صادق ع ابو بصیر انکه اظهار معجزه در دست کاذب و اکذب آن بکمال ابهی است
و قبیح است بلکه لازم است بر خداوند عالمیان که در صورت کذب مدعی نبوت
ممکنه رساند آن تکذیب آن کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوی
پیغمبری میکرد با او گفتند که محمد برای کور یک چشم دعا کرد چشم دیگرش نیز بینا شد
او نیز از برای شخصی یک چشم کور دعا کرد آن چشم دیگر او نیز کور شد مثل این را
معجزه مکذبه گویند و چنانکه سحر ساحران فرعون را بعصای موسی باطل کرد و صحیح
نیست که هر امر عجیبی که وهمی و خیالی و یا واقعی باشد و مسبب از سبب
خفی باشد که تحصیل آن بکسب ممکن باشد آنرا سحر گویند و اگر واقعی باشد
و مسبب از تسخیر سببی از اراضی و سماوی و مرکب از هر دو باشد او را خارق عادت
گویند و آن اگر از برای غیر نبوت و امامت ممکنه باشد آنرا کرامت گویند
چون طاعت کردن سگ از برای اصحاب کهف و میل نمودن شاخه درخت خرما از
برای مریم و مانند آن و اگر از برای مدعی نبوت یا امامت ممکنه پیش از ادعا باشد
آنرا ارهاص گویند که بمعنی انتظار است و باعث انتظار نبوت یا امامت است
چون سایه انداختن ابر از برای پیغمبر ما و شکافتن دیوار کعبه از برای علی ابن
ابیطالب ع و اگر مقرون با دعا باشد و مخالف مدعی باشد او را معجزه مکذبه
گویند چون کور شدن شخص یک چشم بدعای مسیلمه کذاب و اگر مطابق مدعا باشد
معجزه مصدقه گویند چون معجزات پیغمبران و پیغمبر ما و ائمه چنانکه بعضی از آنها مذکور
خواهد شد پس پیغمبر باید صاحب معجزه باشد تا آنکه اتمام حجت شود و لطف الهی بعمل آید
این اعتقاد از اصول مذهب بلکه اصول دین است که متعلق باصل نبوت است
زیرا که بنای اصل دین همه این است که بهر دستی نباید داد
در بیان این است که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف پیغمبر بر
حق است و معصوم از جمیع گناهانست بوجهی که گذشت صاحب معجزات است که از جمله آنها

چون در آفتاب می ایستاد او را سایه نبود و ابر بر سر او سایه می افکند ج آنکه از
عقب میدید چنانکه از پیش روی میدید پنجم آنکه در خواب و بیداری یکسان میدید
می شنید و همچنین غیر اینها دوم معجزات خارجیه پس نیز چندین معجزه بوده اند
اول معراج جسمانی است چنانچه مرویست که آن بزرگوار بعد از نماز عشا
در حجره اسمعیل یا در خانه ام هانی خوابیده بودند که ناگاه جبرائیل نازل شد و براق آورد
و آن بزرگوار را سوار کرد و در بیت المقدس و آسمانها برد و عجایب آسمانها را دید
بعد از آن بالاتر تا آنکه بسدرة المنتهی رسید و بمقام قاب قوسین رسید
علوم بسیار بر او مکشوف گردید و بعد از آن در همان شب نزول فرمود
و در صبح آن روز خبر داد اهل مکه را با آنچیزی که معلوم شده بود ابو جهل و مانند
او انکار کردند و از ستون و قندیل بیت المقدس سؤال نمودند و آنجناب جواب
گفتند و از احوال قافله شام سؤال کردند و آنجناب جواب فرمودند و از نشان
در دو ایشان پرسیدند و آنجناب تعیین فرمودند و تمام مطابق واقع شد دوم شق القمر
مجملی از کیفیت آن چنانکه مردی از اهل مکه در مکه در شب چهاردهم ذی الحجه چهارده نفر
از اصحاب عقبه در مقام اظهار معجزه از آنجناب خواهش نمودند که ماه را
دو پاره کند پس آنجناب بامر الهی فرمودند که ماه دو پاره شود پس ماه دو پاره شد
پس منافقین خواهش کردند که بگوید بصورت اول شود چنان کرد پس خواهش
کرده اند که دو پاره پاره کند بنحو دو پاره نمودند پس آنجماعت گفتند که ما دیدیم
چون از شام بیایند از ایشان خواهیم پرسید پس اگر ایشان نیز مثل ما
دیده اند معلوم خواهد شد که از جانب خدا است و الا سحر خواهد بود چون آمدند
سؤال کردند آنها گفتند ما نیز چنین دیدیم سوم از معجزات آنجناب قرآن است
که باقی است تا روز قیامت و آنجناب طلب معارضه فرمود جمیع فصحای
عرب که فصیحترین فصحای اعصار و امصار بوده اند از آوردن مثل آن
بلکه یک سوره کوچک آن عاجز شدند و با حرصی که در تکذیب آنجناب داشتند

که ای محمد ص ادعای بزرگی کردی که هیچیک از پیغمبران تو چنین ادعا نکرده
و ما از تو خواهش میکنیم پس اگر بعمل آوردی خواهیم دانست که تو پیغمبری و الا
معلوم میشود که تو ساحری و کذابی پس آنجناب فرمود چه خواهش دارید ایشان
گفتند که بخواه این درخت را که از ریشه کنده شود و در پیش روی تو بایستد پس
آنجناب فرمود که خدا قادر است بر همه چیزها پس اگر درخت بیاید ایمان
خواهید آورد گفتند آری آنحضرت فرمود که من خواهم خواند آنچیزی را که میخواهید
ولیکن شما ایمان نخواهید آورد پس خطاب فرمود بدرخت که ای درخت اگر
ایمان داری بخدا و روز جزا و بیودن من رسول خدا از ریشه کنده شو و بیا
پیش روی من بایست پس درخت از ریشه کنده شد و مثل مرغ پرواز کرد
بخدمت آنجناب آمد و شاخه بالای خود را بر بالای سر آنجناب گذاشت
و بعضی از شاخهای خود را بر دوش من گذاشت پس آن قوم چون آنحالرا دیدند
بزرگ شمردند آنرا پس گفتند که امر کن که نصف آن پیش تو بیاید پس کرد
نصف آن درخت آمد بر وجهی که نزدیک بود که بپیچید بآن بزرگوار پس
تعجب کردند پس گفتند که بگو که این نصف بر گرد بسوی نصف دیگر پس امر کرد
و برگشت پس من گفتم لا اله الا الله انی اول مؤمن بک یا
رسول الله و اول من آمن بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله
قصدا بها بنبوتک و اجلالا لکلماتک نفیا بنبوت خدا و آنچیز خدا
عالم بدرستی اول کسی هستم که ایمان آوردم بتو یا رسول الله و اول کسی هستم که
ایمان آوردم باینکه درخت کرد آنچیزی را که کرد بامر خدا از جهة تصدیق
بپیغمبری تو و بزرگ شمردن سخنان تو پس آن قوم گفتند که تو ساحری و کذابی
آیا تصدیق میکنند ترا غیر علی ع از معجزات خارجیه آنجناب زنده کردن
مرده است چنانکه مرویست از امام حسن عسکری ع که روزی آنحضرت فرمود که خداوند
عالمیان برای مسیح پیغمبری آیتی و معجزه ظاهر کرد و هند و برای محمد ص ع

تا آنکه از کجا بیرون آمدند پس ناگاه دیدند که سنگها از کوه گردیدند بجانب آنحضرت
شاد شدند و در رفتند و گفتند الحال این سنگها حضرت محمد ص را هلاک خواهد کرد
و ما از ایشان خلاص خواهیم شد پس احجار در نزد آن دو بزرگوار رسیدند بقدرت
خداوند جبار بسخن در آمدند و گفتند السلام علیک یا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف السلام علیک یا علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
السلام علیک یا رسول الله و خیر الخلق اجمعین السلام علیک یا سید الوصیین و یا خلیفة
رسول رب العالمین چون کافران آنحالت غریب را مشاهده کردند متحیر ماندند پس
ده نفر از ایشان که کفر و عناد ایشان زیاده بود گفتند که این سحر بود چون این را
گفتند بقدرت رب العالمین و اعجاز آنجناب ده سنگ از آن سنگها بلند شد
هر یک محاذی سر آن کافران آمدند و بر سر ایشان میخورد و بلند میشدند و باز میگردیدند
و بر سرهای ایشان میخوردند تا آنکه سرهای ایشان را نرم کردند و مغز سر ایشان از بینی
ایشان فرو ریخت و جمیع آن ده نفر هلاک شدند و بجهنم واصل شدند و خویشان ایشان
زاری کنان آمدند و فریاد میکردند که بدتر از مصیبت مردن ایشان آن است
که محمد شادی خواهد کرد که با اعجاز او مردند چون ایشان را برداشتند جنازه های ایشان بفرار
در آمدند که راست گفت محمد ص و شما دروغ میگوئید پس جنازه های بلرزیدند و آنها را
بر زمین انگندند و گفتند ما بر نمیداریم این دشمنان خدا را که بسوی عذاب میبریم
پس ابوجهل ملعون گفت آن جنازه ها و آن سنگها همه از جادوی محمد است اگر راست
میگوید که اینها از اعجاز اوست بگوئید تا دعا کند که خدا این مردگان را زنده
گرداند چون کافران این سخن را با آن سرودها شنیدند حضرت فرمود یا علی شنیدی
سخن ایشان را بگو که چند جراحت از این زخمها بتو رسیده است ع گفت یا
یا رسول الله هر چهار جراحت از این سنگها بمن رسیده است حضرت رسول
فرمود که عمر شش رسیده است و آن کافران ده نفرند من برای شش نفر دعا
میکنم تو برای چهار نفر دعا کن تا خدا ایشان را زنده بدنیا برگرداند پس دعا کردند

جبرئیل گفت خوشت میدهی که داخل عبا شوم فرود آیم پس حضرت پیغمبر داخل عبا شد
و چون ملکوت اعلی بانوار حسن و بهاء نور صفای او مضاعف شده بود ملائکه گفتند ای
جبرئیل بر کشتی بخلاف آنچه از پیش یافته بودی جبرئیل گفت چگونه چنین نباشم حال آنکه داخل
بیت محمد صلعم شده ام پس ملائکه آسمانها و حاملان عرش گریستند که سزاوار است بر این
شرف که یافته چنین باشی و حضرت امیر المؤمنین چون جهاد میکرد جبرئیل در جانب راست
و میکائیل در جانب چپ او و اسرافیل در عقب و عزرائیل در پیش روی او میرفتند و همچنین است
سایر معجزات چون ناله کردن شاخه درخت خرما که پیش از بنای منبر آنجناب
در وقت خطبه خواندن تکیه بر آن میکرد و بیرون آمدن آب از میان انگشتان
مبارکش بقدریکه جماعت بسیار سیراب گردند و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست مبارکش
و فرو بردن زمین فضله او را که بوی مشک از آن می آید و بیرون آمدن مرکبی که آنحضرت
بر آن سوار شد و نیز اینها که این رساله گنجایش ذکر آن ندارد این اعتقاد
از اصول دین است و منکر این از جمله کافرین و مخلدین در جهنم و صورت تقصیر دانند این است
در بیان این است که پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم النبیین است و آخر پیغمبران است
و پیغمبری بر او ختم شده است و بعد از او پیغمبری نخواهد آمد و دین او باقی است تا روز قیامت
چنانکه آیه صریح شریفه است که فرمود ما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی نیست محمد صلعم پدر هیچیک از شما
مردان ولکن رسول خدا است و آخر پیغمبران است زیرا که خاتم النبیین بودن خبر است که
ادعا کرد او را پیغمبر ثابت النبوة بسبب معجزه چیزیکه چنین است حق است و الا لازم
خواهد آمد عصیان و نسیان و یا جهل یا تقصیر این اعتقاد نیز اصل دین است
و منکر این کافر است در بیان اصل چهارم است که امامت است بدانکه امامت
بحسب معنی لغوی عبارت از پیشوا بودن و پیش بودن بشر معصوم از جانب
خدا و رسول خدا بر مکلفین در امر دنیا و دین بر وجه نیابت از جانب خاتم النبیین و
بحسب معنی تصدیقی آنست مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی بن

عقلا این است که نصب امام مثل بعث نبی لطف است و بعث عام شدن لطف است در دنیا
و بدون آن لازم می آید عبث شدن فضل خدا و آن قبیح است پس نصب امام واجب است
و نقلا آیه شریفه است که دلالت بر علت است بر اینکه علت فرستادن رسول برپا شدن امر دین است
و فرمان حجت گرفتن است و این در نصب امام نیز موجود است مثل این است قول خداوند عالم
انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی این است و جز این نیست که تو
ای محمد بیم دهنده می باشی و از برای هر گروه راه نما است و از جمله گروهی می باشند که
بعد از رسول الله میباشند پس از برای ایشان نیز هادی و راه نما باید باشد و حدیث
شریف است که فرمود ما زالت الارض الا و لله فیها حجة یعرف
الحلال و الحرام و یدعوا الی سبیل الله یعنی همیشه از برای خدا در زمین
حجت و راهنما است که می شناساند حلال و حرام را و میخواند بسوی راه خدا و مانند
اینها که دلالت میکند بر اینکه نصب امام در شرع واجب است بالازم است چون حدیث
مروی از جناب علی بن الحسین که فرمود لم تخل الارض منذ خلق الله آدم
من حجة الله فیها ظاهر مشهور او غائب مستور و لا تخلو الی
ان تقوم الساعة من حجة الله فیها و لولا ذلک لم یعبد الله یعنی
هیچ وقتی خالی نخواهد بود زمین از وقتی که خلق کرد خدا آدم را از حجت خدا که ظاهر باشد
یا غایب باشد که نفع دهد چون آفتاب زیرا بر خالی نخواهد بود زمین خدا تا آنکه بر
پا شود قیامت از حجت خدا که در زمین می باشد و هرگاه چنین نباشد هر آینه خدا بندگی
کرده نمیشود فصل دیگر در بیان این است
که لازم است که امام بشر معصوم از گناهان باشد چون رسول و منصوص باشد بنحو بیان
صریح در امامت او از جانب خدا یا رسول یا هر دو یا آنچه در حکم اوست متحقق باشد
چون کرامات مصدقه و باید که امام افضل باشد از غیر خود از حیث در علم و عمل
و حفظ نظام دین و دنیا زیرا که بدون عصمت اعتماد و اتمام حجت نخواهد شد و بدون
معجزه یا بیان صاحب معجزه چون رسول عصمت معلوم نخواهد شد و بدون علم

الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی اراده دارد خداوند عالم که بردارد از شما اهل بیت پیغمبر
پلیدی را و پاک کند شما را از آلودگیها پاک کردنی دویم علم بودن چنانکه آیه افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی دلالت میکند سیم
منصوب بودن که منصوص بودن کاشف از آنست چنانکه آیه وربک یخلق
ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة دلالت دارد چهارم وجوب مودت یعنی
واجب بودن دوستی او چنانکه مستفاد میشود از آیه قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد که سوال نمیکنم از شما بر ارشاد
و هدایتی که از باب نبوت و رسالت از من صادر شده مزدی مگر دوستی خویشان خود
که در حق سنی و شیعه تفسیر شده بعلی و فاطمه و حسن و حسین پنجم وجوب طاعت چنانکه دلالت
میکند بر این آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر یعنی طاعت
کنید خدا را و رسول را و صاحبان حل و عقد را که امام است باید دانست که از
برای خصوص جناب امیر المؤمنین سه حق دیگر نیز هست که یکی بودن او است
امیر المؤمنین و سادة مؤمنان که لقب خاص آن بزرگوار است و یکی خلافت بلا فصل است
و یکی ولایت خاص الخواص است یعنی صاحب اختیار جمیع است حتی فاطمه و امام حسن بعد از
رسول خدا در امر دنیا و دین فصل این اعتقاد نیز از اصول مذهب است و منکر
این خارج از مذهب است و بالضرورة مخلد در جهنم خواهد بود و الله اعلم فصل سوم
در بیان این است که علی بن ابیطالب امام معصوم منصوص و افضل از جمیع است و دلیل
بر افضل پیغمبر است بعد حق از جانب حق و رسول مطلق و این روایات سنیها و دلیل
بر این مطلب است که علی بن ابیطالب بنص معصوم اعلم از غیر خود بود پس او راجح بود
و ترجیح مرجوح در امر دنیا و دین را بهیچ طریق که اصلا رعایت و زیر دست در
دین قرار دادن از برای پیشتر در علم و عمل قبیح است و ترک لطف است زیرا که نزدیک
کردن اطاعت و دور کردن از معاصی و تمام حجت بدرجه کامل حاصل نمیشود مگر بچنین
شخصی و ایضا خداوند عالم در قرآن فرمود فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم

این نیست که صاحب اختیار امر دین و دنیای شما خداست و رسول او و کسانیکه نماز
بکنند و صدقه بدهند در حال رکوع که آن علی بن ابیطالب است چنانکه مرویست
که سائلی در مسجد رسول سوال کرد هیچکس باو چیزی نداد و علی بن ابیطالب ع
در رکوع بود اشاره فرمود انگشتر خود را بسائل داد و این در شان او
نازل شد و همچنین است آیه و یطهرکم و مانند اینها و ایضا مرویست که از
رسول خدا که در غدیر خم نزدیک بجحفه که موضعیست میان مکه و مدینه در
مراجعت از حجة الوداع بامر یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک بعد از
چند امر سابق برین در زمانی که هوا بسیار گرم بود و مردم در راه بودند
مردم را جمع کرد و از جمع نمودن جهاز شتر سنگ بشکل منبر درست کردند
و جامه بر روی آن افکندند و بالای منبر رفتند و فرمودند من کنت مولاه
فهذا علی مولاه یعنی کسیکه من صاحب اختیار دین و دنیای او
بودم پس این علی ع صاحب اختیار دین و دنیای او است پس این حدیث
قطعی که انکار آن نمیتوان کرد و نیز این دلیلست بر آنکه علی بن
ابیطالب جانشین و خلیفه بلا فصل پیغمبر است بحق و از جمله دلیل بودن علی بن
ابیطالب ع امام بر حق این است که آن بزرگوار ادعای امامت کرده
با آنکه معجزات و کرامات مصدقه چندی بوده است و از جمله آنها
معجزه است که مذکور میشود که مرویست بسند صحیح که در زمان خلافت خلیفه
ثانی هرقل که پادشاه روم بود چهار نفر از اعلم چهار مذهب که یکی ابراهیمی
و دیگری داودی و یکی موسی و یکی عیسوی بودند بمدینه فرستاد که بروید
ببینید که این شخص که ادعای خلافت و جانشینی مینماید دلالت میکند
آیا از لیاقت بهره و از قابلیت نصیبی دارد آنکه ارث نبوت
چون انگشتر سلیمان بدست او رسیده خلاصه کلام آنکه علمای اربعه
روانه مدینه جناب رسول صلعم شدند چون رسیدند و ورود ایشان را بعمر رسانیدند

در روز خدمت داماد رسول گردید در آن وقت آن صفات چهره با علم و
با بیاری نخلستان مشغول بود که عمر وارد شد و عرض کرد یا علی جمعی از روم
آمده اند و سخنان نامربوط چند میگویند که فهم آن نتوانم کرد آنجناب فرمود
نامربوط کسی میگوید که بغیر حق و بدون علم بجای رسول خدا می نشیند پس آنحضرت
فرمود که علمای یهود و روم حاضر شدند و مردم مدینه از صغیر و کبیر بمحکمه امام منیر گرد
اجتماع نمودند پس آنجناب اول از آن عالم که ملت ابراهیمی داشت سؤال کرد
که چه میگوئی در سؤال آن مرد گفت در صحف مسئله بر من مشکل شد و از حل او عاجزم
هر که وصی و جانشین محمد است می باید حل مشکلات باشد چون از او سؤال
میکنم بقیه عمر جواب مسئله سپاه خود را بما بنماید حضرت فرمود بخوان تا بگوئی
صحف را که بمن بده چون آن عالم بنیاد خواندن کرد جناب امیر
حیدر کرار علی بن ابیطالب از دهن او گرفت و نوعی که از صحف میخواند
که اگر حضرت ابراهیم در حیوة میبود اقرار میکرد که علی بهتر از من میخواند و نیکوتر
میداند آنعالم انگشت تحیر بدندان گرفت چون مشکل خود را حل کرده دید
مسرور گردید پس امیر مؤمنان فرمود که این جواب مسئله تو آیا میخواهی که معجزه
پیغمبر ترا بتو بنمایم عرض کرد که هرگاه چنین کسی جهانی مذهب ابراهیم کرده
پس حضرت فرمود تا هیزم بسیار جمع کرده آتشی در آن زدند چون دایره
بفلک بلند شد و آن قاسم جنت و نار بدون اکراه و جبار بر آن آتش
بهر سمت که روی میکرد آتش بر آنحضرت گلستان میشد چون عالم یهود
آن معجزه از شاه مردان دید گفت تو وصی وارث نبوت تو وارث علم محمدی
پس عالم داودی را طلبید فرمود بخوان تا بشنویم در کجای زبور داود
آن عالم بخواندن زبور آغاز کرد شاه ولایت از دهان او گرفته چنان بلحن داودی
میخواند که اگر داود میبود اقرار مینمود که علی به از من میخواند پس حضرت تا تمام
داودی فرمود میخواهی بنمایم تو معجزه پیغمبر ترا عرض کرد همین آرزو دارم پس آنجناب

فرمود که قم باذن الله در دم قبر شکافته شد و مرده پوسیده بجان بشرف خدمت امام
دریافت خلایق بیکدیگر گفتند یا امام الثقلین تو وارث علم رسالت و عمر علیه السلام
میگفت لولا علی لهلک عمر

اعتقاد کردن باینکه علی بن ابیطالب سیم خلیفه

بلافصل پیغمبر است بر وجه حق و از جمله اصول مذهب است و منکر آن خارج از مذهب و مخلد
در جهنم است در صورت تقصیر و زکوة دادن و فسد اکردن و نماز نهاد صحت نداره
و غیر معتقد این داخل در مذهب نیست

در بیان این است که امام بعد از

علی بن ابیطالب امام حسن است که پسر بزرگ اوست و بعد از آن امام حسین است
که پسر دیگر اوست و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین است و بعد از او امام
محمد باقر است که پسر اوست و بعد از او پسر او امام جعفر صادق است و بعد از او پسر او امام
موسی الکاظم است و بعد از او پسر او امام علی بن موسی الرضا است و بعد از او پسر او امام
محمد تقی است و بعد از او پسر او امام علی النقی است و بعد از او پسر او امام حسن عسکری است
و بعد از او پسر او امام محمد مهدی است که آخر امامت صاحب الزمانست و این
بر جماعتی از شیعه که از جمله آنها کیسانیه اند که محمد بن حنفیه را بجای امام زین العابدین
امام میدانند و از جمله ایشان زیدیه اند که زید پسر امام زین العابدین را بجای امام محمد باقر
امام میدانند و از جمله ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر صادق بامام قائل
نیستند و از جمله ایشان فطحیه اند که عبدالله پسر امام جعفر صادق را بجای امام
موسی کاظم امام میدانند و از جمله ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی کاظم امام
دیگر قائل نیستند زیرا که وجود هر یک از معصومین مذکورین که معصوم منحصر در ایشان است
و غیر ایشان معصوم نیستند لطف است و ترک آن مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است
ایضا قول خداوند عالم و لکل قوم هاد یعنی از برای هر گروهی راه نمائی است
دلالت بر این میکند و ایضا مرویست که یهودی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد
و سؤال کرد که وصی تو کیست زیرا که هر نبی را وصی لازم است حضرت فرمود نعم
آن وصیتی و الخلیفة من بعدی علی بن ابیطالب و بعد سبطای

کجاست حضرت فرمود با من بیا باشند در مرتبه من پس یهودی مسلمان شد و گفت که چنین خبر
از موسی بما رسیده است و ایضا مرویست از رسول خدا که اشاره بامام حسین ع کرد و فرمود
هذا ولدی امام وابن امام واخو امام وابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم
افضلهم یعنی این حسین امام است و پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امام است
که نهم ایشان قائم ایشان است و افضل از ایشان است پس باید دانست مقام چند چیز
است اول آنکه امام دوم بعد از علی بن ابیطالب ع امام حسن مجتبی است که پسر
بزرگ اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود
پس امامت او برحق است زیرا که معصوم از نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا
اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است
و ایضا معصوم سابق بر او اعنی جناب پیغمبر آخر الزمان و جناب علی بن ابیطالب
تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق میباشد و ایضا
آن بزرگوار ادعای امامت کرد و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه
منقولست که وقتی جمعی از مردمان بحضرت امام حسن ع عرض کردند که چرا
باید از معاویه این همه رنج و محنت کشید جواب فرمود که این در حقیقت
محنت نیست چه اگر من خواهم دعا کنم حق تعالی عراق را و شام را عراق گرداند
و مرد را زن و زن را مرد گرداند مردی آنجا را از روی انکار گفت این کار
که تواند کرد آنحضرت فرمود ای زن برخیز شرم نکنی که در میان مردان نشسته
مرد چون متوجه خود شد دید که زن گردیده و آلت مردی در رفته و جمعی هم
رسیده بعد از آن آن مرد را حضرت خبر داد که زن تو مردی شده باشد
با هم بشام خواهید رفت و در راه با تو مقارنت خواهد نمود تو از روی آشنا خواهی
شد و فرزند خنثی از شما هم خواهد رسید بعد از آنکه آنچه آنحضرت خبر داده بود
جمیع واقع شده نور صدق آن گفتار ساطع و لامع گردیده بعد از آن بخدمت آنحضرت
آمده بجهت آنکه بحال اول عود کند استدعای دعا نمود آنحضرت دعا فرمود باز چنان شد

پس او امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت
مصدقه بود چنانکه مرویست که روزی جوانی کریان بمنزل ابا عبد الله الحسین حاضر شد حضرت
فرمود باعث گریه تو چیست عرض کرد یا ابن رسول الله مادرم امروز وفات نموده و قبل
از آنکه وصیت کند در اموت دریافت و احوال او معلوم نشد من از وی شنیدم که گفت
من در وقت نزع روح وصیت خواهم کرد اما کسی تر خبر خواهد داد و احوال من معلوم خواهد
شد پس امام حسین ع فرمود ای یاران برخیزید تا بجانب آن ضعیفه رویم و همه
آنجوان بیامدیم پس حضرت با یاران دوستان و محبان رو بخانه آن پیرزن نهادند
چون بآن خانه داخل شدند آن پیرزن هنوز بر فراش خود خوابیده بود
حضرت امام حسین ع دست بدعا برداشت حیات آن زن پیر را از حق تعالی
مسئلت نمود در ساعت پیرزن برخواست و بجای خود نشست کلمه شهادتین
بر زبان جاری ساخت بعد از آن رو بحضرت امام حسین کرد و گفت ای
سرور اولیا و ای قدوه اتقیا چه مقصود دارید از حیات من حضرت فرمود
وصیت کن حق تعالی ترا رحمت کند پیرزن گفت ای مولای من ۱۸ اشرفی
بسیار در فلان موضع مدفونست نصف آنرا نذر تو کردم و نصف دیگر از
آن پسر من است و اگر دانی که او از جمله محبانست مال را تسلیم وی کن و اگر او را
محبت با تو نباشد نصف دیگر را بهر کسیکه صلاح دانی قسمت کن زیرا که
مخالفان را در اموال مؤمنان حق نمیباشد بعد از آن گفت یا ابن رسول الله
استدعا دارم که بر من نماز کنی و باز بر بستر خود تکیه نموده گفت اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جان بحق تسلیم کرد و بعد از آن
حضرت بر او نماز گذارد و در قبرستان بقیع دفنش کرد سوم آنکه امام
چهارم بعد از امام حسین امام زین العابدین است که علی بن الحسین است زیرا که آن
بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است
زیرا که معصوم از نسیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد

شرف ملازمت امام زین العابدین ع پیغام محمد بن علی را بعرض آنحضرت رسانیدم
حضرت فرمود یا ابا خالد بخدمت عمم مراجعت کن و بگو که امر امامت بمجرد طلب
نمودن و سعی کردن میسر نگردد و این اراده بجز تایید الهی و جناب حضرت رسالت پناه
صورت ندارد و این امر حضرت رسالت پناهی بمن رجوع داشته اگر اباداری
باشی تا بمکه رویم و با یکدیگر پیش حجر الاسود رویم و آنرا حکم خود سازیم بر حقیقت
هر کدام از ما که شهادت دهد امامت باو مرجوع و مفوض باشد ابو خالد
گوید که بمکه آمدم و رسالت آنحضرت را بمحمد بن علی رسانیدم چون اندک مدتی
گذشت حضرت امام زین العابدین ع با جماعت طواف کعبه بمکه تشریف آورد پس
آنحضرت باتفاق محمد حنفیه پیش حجر الاسود آمدند و من در ملازمت ایشان
بودم پس حضرت امام زین العابدین ع گفت ای عم اول تو سؤال کن که زمین
آشتی پس محمد بن علی پیش آمده و دو رکعت نماز بجای آورد و دست بدعا برداشت
و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق مدعی خود پس جواب نشنید بعد از آن
حضرت امام زین العابدین ع نزدیک حجر الاسود آمده و دو رکعت نماز بجای
آورد و دست بدعا برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق مدعی
خود که یا امر حضرت الهی حجر الاسود بسخن در آمد و بزبان عربی فصیح گفت یا محمد بن
علی امر امامت را بعلی بن الحسین باز گذار که حق سبحانه و تعالی اطاعت او را
و امر و نهی بر تو و بر جمیع بندگان خود واجب گردانیده و امتثال فرمان او را
بر کافه آدمیان واجب ساخته چون محمد حنفیه این شهادت را از حجر الاسود
شنید دست و پای آنحضرت را بوسید و گفت یا ابن رسول الله امر
امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع است و غیر از تو هر کس که باشد از من
ممنوع است و مرویست که محمد حنفیه این دعوی را بعلی بن الحسین جهة
اطمینان قلب خود کردند نه از روی عناد و عناد و صنوح حال بود
نه اظهار عناد و در روایت دیگر آمده که حجر الاسود بدین نحو عنوان شهادت

چند روزی نیامد روزی شخصی خبر داد که آن جوان شامی بیمار بود امروز وفات نمود
وصیت کرد که شما بر روی نماز کنید آنحضرت فرمود چون او را غسل دهید و
سیر رش کند او را بمن خبر دهید بعد از ساعتی خبر کردند آنحضرت برخاست
وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد و دردی حضرت رسالت را بر دوش
انداخته روانه شد و ما در خدمت او رفتیم تا بآن مکان که آن جوان را بر سریر
خابانیده بودند رسیدیم امام محمد باقر فرمود یا فلان بن فلان آن جوان گفت
لبیک یا ابن رسول الله برخواست و نشست و شربت آب طلبید آنحضرت
جرعه از آنچه خواسته بود باو داد پرسید که احوال خود بگو گفت در آن تنگ
ندارم که روح مرا قبض کردند و از جمله اموات شدم الحال آوازی
شنیدم که هرگز از آن خوشتر آوازی بگوش من نرسیده بود که هاتفی گفت
که روح این جوان را بتن او بدهید که محمد بن علی او را دعا کرده بعد
از آن مدتها در حیات بود و ایضاً مرویست که ابو بصیر روایت میکند که
روزی بخدمت امام محمد باقر رفتیم گفتم شما و اثمان رسول خدایید گفتند
بلی گفتم رسول الله وارث انبیا بود گفت بلی گفتند پس شما قادرید که
مرده زنده کنید و نابینا را بینا کردانید گفت بلی بنزدیک من بیا چون
بنزدیک او رفتم دست مبارک بر چشم من مالید و من مدتهای مدید بود
که هیچ نمیدیدم چون آنحضرت دست بچشم من مالید آفتاب در آسمان و زمین
و خانه و هر که در آن خانه بود بدیدم و ساعتی چنان بودم که گویا هرگز نابینا را
در چشم ندیده بودم پس فرمود یا ابا محمد دوست میداری همچنین باشی در روز
قیامت ترا باشد هر چه مردمان را حواله بود از حساب و کتاب یا چنان
باشی که بودی بی حساب بهشت عنبر سرشت داخل شوی گفتم یا ابن
رسول الله وقت حساب کتاب ندارم یا ابن نابینا را حق ندارم
پس دست بر چشم من مالید چنان شدم که بود پیغمبر آنکه امام ششم

با امر آن حضرت از استخوان و پر و گوشت را درهم کوفته بچهار حصه کردند و در چهار گوشه
خانه گذاشتند پس از آن طاووس را آواز داد دیدم که ریشه ریشه و ذره ذره از هر
کنجی از آنها جدا میشد و بهم می پیوست تا طاووس درست شده بهر سر بن بین پرید
بعد از آن غراب را آواز داد باز از هر کنجی ریشه ریشه بیکدیگر می پیوست تا غراب
درست شد بهر سر بن بین ملحق شد و کبوتر و باز نیز بهمین دستور بیکدیگر پیوست پس چهار
مرغ زنده شدند و بعد از رخصت از مجلس آن حضرت بیرون رفتند ششم آنکه
امام هفتم بعد از امام جعفر صادق ع امام موسی کاظم ع پسر اوست زیرا که آن بزرگوار
بشر معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که
معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و بغیر اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم
و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام جعفر
صادق ع و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند
و صاحب معجزه و کرامت مصدقه چند بود چنانکه مرویست که بعد از امام جعفر صادق ع
عبد الله که بزرگترین فرزند آنحضرت بود دعوی امامت نمود و روزی جمعی کثیر در خدمت
امام موسی کاظم ع بودند و حرف عبد الله و امامت او را نزد آنحضرت مذکور ساختند
آنحضرت فرمود تا هیزم بسیار آوردند و در صحن خانه چیدند و کسی را نزد عبد الله فرستاد
او را طلبید و فرمود تا آتش بر آن هیمه زدند و کسی بدعا و غرض آنحضرت را ایستاده
و چون جمیع هیزمها سوخت حضرت برخواست با جامه و ردا که پوشیده بود در میان
آتش نشست و جمعی بصحبت مشغول شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و جامه های خود را
تکانیده بعبد الله خطاب نمود که اگر امکان است که بعد از امام تو جامه نشیند بر خیز
و در این آتش ساعتی بنشین عبد الله از استماع این حرف ترسش متغیر شد و برفت
هفتم آنکه امام هشتم بعد از امام موسی کاظم جناب علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
پسر اوست زیرا که آن بزرگوار افضل عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او
برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و بغیر اعلم ترجیح دارد

بعد از آن باشد که از اینجا بازگشته بمنزل خود رسیده باشند راوی گوید قسم بآنخدائیکه
مبعوث گردانید محمد را بحق پیغمبری هنوز تحقیق که باد و هوا و ابر با هم نشسته در رعد
و برق بهم رسیدند و مردمان بحرکت در آمدند همانا میخواستند که از باران خود را
کناره کشند پس حضرت امام رضا ع فرمودند که بحال خود باشید ای مردمان که این
ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان شهر است پس آن ابر گذشت بعد از آن ابر
دیگر آمده که مشتمل بر رعد و برق بود دیگر باره مردمان حرکت نمودند باز آنحضرت
فرمود که بحال خود باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای
فلان شهر است پس آن ابر گذشت بعد از آن ابر دیگری آمد که مشتمل بر رعد و برق بود
دیگر باره مردمان حرکت نمودند باز آنحضرت فرمود که بحال خود باشید که این ابر
از برای شما نیست برای فلان شهر است بعد از آن ابر دیگر آمد حضرت فرمود
ای مردمان این ابر را خدای تعالی از برای شما فرستاده پس شکر کنید
خدای تعالی را بر آنچه که بر شما نمود الحال برخیزید و بمنزلگاه و از منزلگاه خود بردید
که این ابر بر شما ایستاده نمی بارد تا بمنزلگاه خود داخل شوید بعد از آن چون
آمد بشما از خیر آن چه لایق و کرم و بزرگی خدای تعالی باشد پس آن حضرت از منبر
بزیر آمد و مردمان برخاستند و آن ابر نمی بارید تا بمنزلگاه خود رسیدند بعد از آن
باران سخت بارید و وادیها و حوضها و غدیرها و بیابانها پر آب گردید و مردمان
میگفتند هنیئا لولد رسول الله و کرامة الله عز و جل یعنی گوارا باد
بر فرزند رسول خدا کرامت خدای عز و جل بعد از آن از منزل برآمده جمع کثیری
از آن خلق حاضر شدند خطبه مشتمل بر موعظه و نصایح دل پذیر ادا نمود و ارض
مرادت دلهای مستمعان را بباران آن سخنان احیا فرموده و از شهد ذکر خطبه
مذکوره کام و زبان اشارات شیرین و خوشگوار گردانید القصه بجای آنحضرت حق تعالی
برکت را در بلاد عظیم گردانید یکی از اقربای مامون که هوای ولی عهدی او در سر
و کار حسد امام رضا ع در جگر داشت بمامون گفت یا امیر المؤمنین اعندك

الحال تمامان در او چاره نیست و محتاجیم که اندکی مرتبه او را بسبب کنیم که استحقاق آن ندارد
و بعد از این بدر باب او تدبیر کنیم که مورد بلای ما از ما منقطع و مندفع گردد آن مرد گفت یا
امیر المؤمنین مبالغه و مجادله او را بمن واگذار مرا که من آن را و اصحاب آن را سکت گردانم
و از حد رد مرتبه اش چیزی کم میکنم و اگر از تو اندیشه میکردم و هیبت تو در دلم نمیبود
او را فرود می آوردم در مرتبه و منزلت خودش و بر مردمان ظاهر میشد که او را
شایسته ولی عهدی که با او مفوض داشته نیست مامون گفت هیچ چیز از من خوشتر
و درین نیست آن ملعون ازل و ابد و آن سینه چاک خنجر بغض و حسد گفت عیان
اهل مملکت خود را و سران سپاه و صاحبان اخبار و نقبا را جمع ساز تا در حضور
ایشان بغض او را ظاهر کنم بتبشیر باعث خفت خطر مرتبت او گردد و آنجماعت
بدانند که آنچه از اهانت و استخفاف از تو نسبت باو ظاهر خواهد شد بجهت او بسبب
پس مامون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلس وسیع جمع کرده خود در نشسته
و امام رضا را در مرتبه که از برای او قرار داده بودند پس آن لعین که متعهد
اهانت آن سالار دین شده بود شروع نموده و با آنحضرت گفت که مردمان
از تو حکایتهای بسیار کرده اند و صیت تو از حد گذرانیده بمرتبه که اگر وقت نمی
بر آن از آن بیشتر اخواهی کرد و بر ایشان انکار خواهی نمود و آنکه دعا نموده دار
حق سبحانه و تعالی باران طلبیده باران که همیشه می آید پس این را از برای تو معجزه
کردند و بسبب آن ترا همچون یگانه دنیا قرار داده اند و این امیر المؤمنین ادام الله
بلکه که او را هیچکس موازنه نکنند مگر آنکه او راجح آید تر ابمرتبه ایشان بنده است
که میدانی پس از جمله حقوق او بر تو این است که جایزه و رو انداری که در دوغ
کرباس بنای تو کسر شان او در دعا کوشید حضرت امام رضا فرمود که من منع
میکنم بندگان خدا را از گفتگو و مذاکره نعمتهای الهی که مراد داده و اگرچه از روی
نشاط باو کردن فرازی کنم اما آنکه گفتی که صاحب تو ترا بمرتبه بنده است
چنین نیست بلکه حق سبحانه و تعالی مرا بمرتبه عطا فرموده چنانکه این صاحب تو

و از او علمی و اثری باقی نگذارید بیکبار آن دو صورت شیر عظیم شده داری خود خاستند
آن ملعون خون گرفته را گرفتند و اعضای او را درهم کوفتند و درهم شکستند
و خوردند و دهان های خود را لیسیدند آن قوم از آن متحیر شده بکار میکردند
چون شیران از کار آن ملعون فارغ شدند روی بحضرت امام رضا کردند و عرض کردند
یا ولی الله فرمود چه میفرمائی ما را آنچه یاد کردیم با این نیز کنیم و اشارت بمامون میکردند
مامون از شنیدن این حال شیران بیهوش گردید حضرت فرمود تا کلاب را آواز دادند
برای خوشی بکار بردند تا بهوش آمد باز شیران بار دیگر عرض کردند یا ولی الله
آیا رخصت میدهی که او را بصاحبش ملحق سازیم حضرت فرمودند نه زیرا که
حق تعالی را در اوند بیرنیست که از قضای آن بدر خواهد کرد شیران گفتند
پس ما را چه میفرمائی حضرت فرمود بجای خود باز گردید چنانکه بودید آن
بسوی مسند گشتند و همچنان دو صورت شدند که بودند مامون خاطر
خود را از ضرر ایشان جمع کرد آنحضرت را مخاطب ساخته گفت الحمد لله
که حق تعالی شر حمیدین مهران از من دور گردانید یا ابن رسول الله این مرد
پادشاهی از جد شما بود و الحال حق تعالی التماس دارم که در مقام خواهش
و در من منت نهی حضرت فرمود اگر میل ایشان میبود با شما در نهضت
آنمقدار ملازمت کردم و حق تعالی جمیع مخلوقات خود را مطیع و منقاد من ساخته
چنانکه از این در شیر درنده ای الا اهمال نمی آید مگر آنکه از روی حقد و حسد میکنند
و میگویند آنچه میگوئید آنچه نمی بینی و مرا امر فرمودی حق تعالی امر فرمود که بر تو
که بر تو اعراض نکنم و در تحت حکم تو باشم چنانکه یوسف در تحت حکم عزیز
مصر بود بعد از این واقعه عایشه مامون در دو همه بتوسط حضرت را
زهر خورانیده و هشتم آنکه امام نهم بعد از جناب امام رضا
امام محمد تقی ع پسر اوست زیرا که آن بزرگوار در نشر موصوم علم عصر خود بود
و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که موصوم از عصیان

حضرت فرمود رحمکم الله چرا ای فرشتگان باید که هر دوستی از
دوستان ما که در مهلکه گرفتار باشند و عاجز و بیمار باشند ما را از
بلاها و فتنها نجات دهید فرشتگان گفتند ما سه هزار فرشته ایم که از
زمرهٔ آبای کرام شما آفریده شده ایم و کار ما این است که در هر جائی از
عالم که دوستی از دوستان شما را رنجی و آفتی رو میدهد ما بمدد او حاضر شویم
و در نصرت او کوشیم پس فرشتگان آنحضرت را دعا کردند و متوجه آسمان
شدند بعد از آن حضرت پسر را فرمود که الحال بخانهٔ خود برو که پدر و مادر تو بمصیبت تو مشغولند پسر آنحضرت را دعا کرد و متوجه خانه شد
چون بدر خانهٔ خود رسید آغاز گریه و زاری نمود پس باندرون خانه داخل شد
پدر و مادر خود را دید که جامها چاک چاک کرده و روها خراشیده و در میان
خاک و گل و غم و اندوه نشسته و چون آنها فرزند خود را زنده دیدند بغایت خرم شده
از کمال فرح و خوشحالی بیهوش شدند و چون بهوش آمدند پسر را در کنار
گرفته شادی میکردند و حمد و ثنای حضرت واجب الوجود را بجای آوردند
بعد از آن احوال را پرسیدند پس جمیع احوال گذشته را برای
ایشان نقل نموده و ایشان را محبت با امام محمد تقی و سایر ائمهٔ معصومین فرمود
هشتم آنکه امام دهم بعد از امام محمد تقی ع امام علی نقی پسر اوست زیرا که
آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح
دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین در دنیا قبیح است
و ایضا پدرش امام محمد تقی و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح
بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق می باشد و ایضا
آن بزرگوار ادعای امامت کرد و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانچه
که نقل است که مشعبذ هندی نزد متوکل عباسی لعنة الله علیه آمد بازی میکرد

آن با سعادت از دیدن آن خارق عادت حیران گشته و آنحضرت از مجلس برخاست
متوکل ملعون از آن سوال کنوده گفت میخواهم که بنشینی و آنمرد را باز آوری
حضرت فرمود بخدا قسم که دیگر او را نخواهی دید اما بسط میاری و شمشیر
خدا را بر دوستان خدا این سخن بگفت و از مجلس بیرون آمد و دیگر
مشعبذ را هیچکس ندید و ایضا مرویست که یکی از اولاد خلفاء ائمه بود
و جمعی کثیر را طلبیده بودند هر که در آن مجلس بود بتعظیم و اجلال امام ع
النقی را بجای آورد مگر یک جوان که عبث میگفت و هزل میخندید
حضرت فرمود این جوان از ذکر خدا غافل است که باین پیران میخندد
و نمیداند که پیش از سه روز دیگر زنده نخواهد بود و از اهل مجلس دو کس
با هم گفتند که دلیل شناختن او بهتر از این چیزی نیست و چون
از مجلس شد آن جوان از دنیا رحلت نمود و هم آنکه امام یازدهم بعد از
امام علی نقی امام حسن عسکری پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم
و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که معصوم
از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم
و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین در دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام
علی نقی و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت بزرگوار او نموده اند
پس او امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب
معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه روایت است که چون معتمد عباسی
بخلافت نشست و مدتی برآمد دشمنان و منافقان اهل بیت افترا کردند
و دروغها گفتند که آنها موجب علاوهٔ معتمد شده امر بحبس امام
حسن عسکری نمود آنحضرت را از نزد آن بردند و فیض آسمان و زمین
منقطع شد و قحط در سامره پیدا شد معتمد امر نمود که مردم بمزار یاران بیرون
روند و سه روز متوالی بمزار یاران بیرون رفتند و در میان ایشان راهب بود

این نزاع خلاصی داد روز دیگر حکم شد که دیگر بار کسی در شهر نماند و همه مخلق بنا بر دن
رفتند پس امام حسن عسکری با اصحاب خود در مصلا حاضر شدند و امر فرمود زهبا را
که شروع در دعا نماید چون زهبا ال را بسر برداشته از هر طرف ابر پیدا شد
حضرت شخصی را اشاره کرد و فرمود پیش آی و ابری که پیش تا زانو بجانب
جنوب میان کشتان لاهر جهت بردی آن آن شخص رفته پاره استخوان از میان
انگشتان راست بردی آورد و امام فرمود که آن سگ میانه جمعه انها از دست
ابر ها اندیم دو شدند بعد از آن زهبا را امر نماز دعا کرد پس انصاری هر چند
دعا گذاری کرد ابر پیدا نشد خلق در تعجب افتادند و معتقد رسید که این
چه سر بود آنحضرت فرمود هر گاه استخوان پیغمبری ظاهر و مکشوف گردد البته باران
باران باریدن گیرد و این راهب را که در دیر پیغمبری از پیغمبران افتاده
بود استخوان آن پیغمبر را بر دست هر بار که آن سگ ظاهر میشد باران
می بارید اگر خواهید امتحان نمایید چون استخوان را بیرون آورد بار
بهم رسید حضرت مخفی استخوان را پنهان کرد بعد از آن حضرت نظر
خود از گذارد و از خدا باران خواست از برکت آنحضرت فیض باران منتشر شد
و قحط باز زائل شد و تنگ از خاطرها زائل شد معتقد از آن حضرت
عذر خواهی نمود و مقام عزت و احترام در آنجا و ایضا مرویست که روزی امام
علی نقی از نماز بود که امام حسن عسکری در طفولیت بجاه و فتا و زبان فریاد برآورد
چون بر سر چاه رفتند دیدند که آنحضرت در روی آب نشسته و آب از میان
یاران دیگر بعد از امام حسن عسکری امام محمد مهدی صاحب الزمان است
زیرا که آن بزرگوار عالم قدر از بشر معصوم و اعلم عصر خود بوده و میباشد
و مدعی امامت بوده پس امامت او برحق است زیرا که معصوم از غضب
و نسیان آنچه میگوید برحق است و ایضا اعلم بر جمیع دارد بر غیر اعلم و بر جمیع
اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا جمیع است و ایضا پدرش امام حسن عسکری

جمع شده او را تعزیت کردند و آنحضرت را در آن حالت غش میداد من با خود
گفتم که اگر امام این است امامت او باطل است زیرا که من مکرر جعفر را دیدم که شرب
خمر میکرد و قمار میباخت بعد از آن من نزد پیش رفتم و وی را تعزیت کردم و از من
احوال جواب کتابها مطلق پرسید دانستم که او امام نیست و در آن حال شخصی بیرون
آمد و بجعفر گفت یا سیدی برادر ترا کفن کردند برخیز و بروی نماز کن پس جعفر
پیش رفت که نماز کند و شیعیان چند بر او جمعیت کرده بودند که در آن حال کودک
گندم گون تنک موی کشاده دندان آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و گفت
ای عم بعقب آی که من نماز کردن پدرم اولی از تو امام جعفر بعقب آمد و رنگ
روی او چون خاک گردید پس آن پیش رفت و نماز کرد و چون حضرت را دفن کردند
آن کودک بمن گفت جواب نامها با تست بیا جواب نامها را بوی دادم
با خود گفتم این دو علامت که ظاهر شد همیان ماند پیش جعفر رفتم و احوال کودک
از وی پرسیدم گفت بخدا که من هرگز او را ندیده بودم و من نشسته بودم که جماعتی
از مردم قم رسیدند و احوال امام حسن عسکری را پرسیدند و نیز از وفات او خبر دادند
گفتند امام بعد از او کیست مردمان اشاره بجعفر کردند آن جماعت بروی سلام
کردند گفتند یا مولانا همیان جعفر از مردم مال نیز آوردیم اکنون تو بگو که آن
نامها از کیست و مال چند است جعفر از استماع این از مجلس برخاست و گفت
مردم میخواهند که با دعوی علم غیب کنیم در آن حین خادمی از جانب حضرت
صاحب بیرون آمد و گفت با شما نامهای فلان و فلان است و همیان است که در آن
هزار دینار طلا است بدهید پس آن نامها و مال را دادند و شنیدند آن کسی که ترا فرستاده
او امام و حجت خداست بر خلقان جعفر بن علی پس خلیفه رفت و حال با وی گفت
معتقد کس فرستاد و مادر کودک را طلب نمود و مادر انکار کرد آن
در این گفتگو که خبر رسید که یحیی بن خاقان بموت جماعه بر معتقد با سپاه خود
بآن مشغول شدند و ترک مادر و کودک گفتند و ایضا مرویست که در آن هفته

شما دروغ میگوئید و برادرم جعفر میگوید او از غیب هرگز خبر نمیدهد و تجار هم نگاه کرده
و در فکر شدند باز جعفر گفت مالی که بجهت ما فرستاده اند چه فکر دارید گفتند ما مرخص
نیستیم که مال را بدهیم مگر بعلامت چند که عرض کردیم اگر تو امامی و بر تو مخفی نیست
نشان هر یک را بده و برگرفتن مال از ما منت گذار و الا بیند از آنکه اموال را
بصاحبش رد کنیم علاج دیگر نداریم جعفر بخدمت خلیفه رفت و از تجار شکوه نمود
خلیفه تجار را حضار نمود و گفت چرا مال را رد نمیکنید گفتند دولت خلیفه مستدام باد
ما جمیع تجاریم و بوکالت جمعی چیزی آورده ایم و مامور ایم بآنکه علامت و دلیل بدهیم
ابو محمد همیشه بعلامت مال را از ما میگرفت و جمیع آنچه مذکور شد گفتند باز جعفر گفت
اینها به برادرم کذب و افترا میبندند و علم غیب باو نسبت میدهند خلیفه گفت
اینها رسولند فما علی الرسول الا البلاغ المبین جعفر ملزم شده بتجار گفتند
عمر خلیفه در از باد التماس دعا داریم که ما را از این دربانان بگذرانند و از این
دار بیرون روم خلیفه همراه ما کرد تا ما را از محل حضرت بگذرانند و در کمال شادی
بیرون گفتگو پیدا شد زمام یکیک از آنجماعت را بدست ایشان گفت بشتابید
بخدمت مولای خود گفتند تو مولای ما نیستی گفت معاذ الله من یکی از بندگان مولای
شمایم پس از تعقیب فتنه خاری در بکیر مال آمد حضرت فرمود خواندگان گفتند
چون بدر خانه ابو محمد رسیدیم بخدائیکه روح ابو محمد در قبضه قدرت اوست که
مولای خود حضرت قائم را دیدیم بر کرسی نشسته چون ماه شب چهارده که تازه طلوع
کند جامه سبزی پوشیده سلام کردیم جواب سلام ما حسن وجهی داده پرسش نمود
بعد از آن حضرت فرمود که تمامی مالی که با شما است فلان مبلغ است فلان چند دانه است
یکیک را نام برد هر چه داده بودند گفت در آخر از اولاد فرزندان هر یک پرسیده ما
هر مسئله که داشتیم عرض کردیم همه را بدرستی جواب شنیدیم پس بما امر کرد که دیگر مال بیاورید
نیاوردیم در بغداد شخصی را نشان داد که بعد از این مال خواهید گرفت که او قصاب
نزد او حاضر بود و آن شخص خواهد بود یکی از رفقای ما ابو ایس بود و گفت و خوشی بر حضرت

و چون در آخر امر امر دین مختلف خواهد شد پس باید ظاهر شود تا هنگامیکه دفع ظلم کند
و ایضا خداوند عالم فرموده و لکل قوم هاد یعنی از برای هر گروهی راه نمائی است پس چنانکه
امامان زمان گذشته بسبب گذشتن هادی راه نما داشتند همچنین گروهی که بعد از غیبت بوده اند
راه نما داشتند و باید داشته باشند و آن صاحب آن نیست که غایب است از نور
وجود او عالم روشن است چنانکه از وجود آفتاب در زیر ابر عالم ظاهر و روشن است ایضا مروی است
که فرمود جناب رسول الله ان الله تبارک و تعالی اطلع علی الارض
الطلعة فاختارنی منها فجعلنی نبیا ثم اطلع الثانیة فاختار
منها علیا فجعله اماما ثم امرنی ان اتخذ اخا و وصیا و خلیفة
و وزیرا فعلی منی و انا من علی و هو زوج ابنتی و ابو السبطین الحسن و الحسین
الا و ان الله تبارک و تعالی جعلنی و ایاهم حجة علی عباده و جعل من
صلب الحسین ائمة یقومون بامری و یحفظون وصیتی التاسع
منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی و اشبه الناس بی فی شمائله
و اقواله و افعاله یظهر بعد غیبة طویلة و حیرة مضلة فیعلن امر الله
و یظهر دین الله به و ینصر الله و ینصر ملائکته فیملأ الارض
قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی بتحقیق که خداوند عالم التفات
فرمودند بر زمین و برگزیدند مرا پیغمبر کردانیدند پس نظر دیگر کرد و اختیار کرد علی را پس او را
امام کردانید پس امر کرد مرا که علی را برادر خود و وصی خود و خلیفه و وزیر خود بگیرم
پس علی از منست و من از علی و او شوهر دختر من است و پدر دو پسر من است بدانید که
خداوند عالم مرا و ایشان را حجت کردانید بر بندگان خود و از نسل جناب امام حسین
امامی قرار داد که برپا میکنند امر مرا و محافظت میکنند وصیت مرا و همین قائم
اهل بیت من و مهدی امت من است و شبیه ترین مردمان می باشد بمن در صورت
و سیرت و ظاهر میشود بعد از غایب شدن طویل بعد از حیرت ضلالتی بر وجهی که
هرگاه در آنوقت ظاهر شود خلایق گمراه خواهند شد پس بهتر از ظاهر شدن

واهله بخسف به الکفر واهله یعنی بیرون می آورد از صلب امام حسن عسکری ع که
حق و حق گوست و راست گوست و ظاهر کننده حق است و حجت حق است بر خلق او از برای
او است غایب شدن باطل ظاهر میکند خداوند عالم بسبب او اسلام را و از طرف
میکند بسبب او کفر و اهل کفر را و مجملی از کیفیت حرکت آنحضرت که از قطعیات
مذهب امامیه است و مرویست که ایمان بر حقیت نداشته باشد و متعه را حلال نداند از اهل
بنا بر آنچیز که از اجماع اخبار استفاد میشود این است که در سالی که مقدر شد
ظهور آنحضرت در آن سال در سیم جمادی الاولی یا جمادی الثانیه تا چهل روز
باران سخت می آید که هرگز از زمان آدم تا آن زمان چنان باران نباریده باشد
و در عشر اول ماه رجب دجال از اصفهان خروج میکند و عثمان نام از اهل ذریه ابوسفیان
نیز خروج میکند با هشتاد هزار پس داخل مسجد حرام میشود و خطیب میگذرد پس
در میان خانه کعبه غایب میشود پس چون شب شنبه در آید و تاریک شود به بیست
کعبه خواهد رفت و خواهد کرد تا آنکه سیصد و سیزده نفر اصحاب آنحضرت از مشرق
و مغرب بیک چشم بر هم زدن حاضر میشوند پس چون صبح شود مردمان را دعوت به بیعت
خواهد نمود اول کسی که بیعت خواهد کرد جبرئیل خواهد بود پس در مکه میکند و کتب آنکه را القا
میکند از صحف و توریة و زبور و قرآن تا آنکه ده هزار نفر جمع میشوند پس در آنحال شخصی
بیاید بخدمت که او پیش بجانب پشت کشته باشد و گوید که ای سید منم بشیر من دیدم
در میان سیصد هزار لشکر سفیان بودم و خراب کردیم دنیا را از دمشق
تا بغداد تا کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را برهم شکستیم
و استرها در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس متوجه شدیم که کعبه را
خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس در صحرا بیدا که حوالی مدینه است
رسیدیم آنحضرت فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک
گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را
با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و چیزی بر روی زمین باقی

آورد بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که ایشان را بخلق کنند در درخت خرما
پس آن درخت سبز شود و برگ برآورد شاخهایش بلند شود پس دوستان ایشان
حاضر گردانند و بفرماید که دوستان ایشان جدا شوند پس خلق دو طایفه شوند
یک فرقه دوست ایشان و یک فرقه دشمن ایشان پس بفرماید که دوستان ایشان
از ایشان بیزاری جویند ایشان اظهار زیاد شدن محبت کنند با ایشان و اظهار
بیزاری کنند از آنحضرت دوستان او پس حضرت بفرماید که باد سیاه
وزد و ایشان را هلاک کند پس با مرآنکه آن دو ملعون از زنده کنند و گناه آدمین
و آخرین را بر ایشان آورد پس متوجه کوفه شود و دجال را بکشد و سفیان با
ایمان آورد و بعد از آن با غوای دوستان خود برگردد و مقاتله کند و بدست
آنحضرت کشته شود پس اصحاب خود را باطراف بفرستد و عالم را پر از عدل
کند و بپای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و محل حکمش مسجد کوفه و محل بیت المال
مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف و مقدار رهنمای سال این زمان سلطنت
و بعد از پنجاه و نه سال از ظهور آنحضرت حضرت امام حسین ع با انصار و ملائکه
نفر خروج کنند و بعد از هفتاد سال زنی از بنی تمیم که مثل مردان ریش دارد
از بالای سطح چیزی بر آورند و او بر آنها رسانند و حضرت امام حسین ع را
دفن نماید پس یزید و سایر دشمنان آنحضرت زنده شوند و حضرت آنها را
و پنجاه هزار سال سلطنت کند و ابدی آنحضرت را می بندند و جمیع ائمه ع
رجعت کنند و حضرت صاحب الامر بعد از رجعت با رجعت خواهد کرد
جعلنا الله من انصاره و اعوانه این اعتقاد نیز از جمله
اصول مذهب است احکام اهل ایمان و اثنا عشری چون جواز تقیه و قبول
شهادت و فتوی بعدم خلود در جهنم و منکر این اعتقاد را جاری نخواهد بود
بلکه بنا بر قول بعضی اجتناب از ایشان و ذبیحه ایشان و نیز اینها لازم است
والله العالم و له الحمد الدائم و الصلوة علی رسوله و آله الی القائم

باریکتر و از شمشیر تیزتر است میگذرند و باعراف بهشت می برد و بدکاران را
که کافر نباشند ایشان اند بجهنم می برند و بعضی از بدکاران را که کافر نیستند
چون اثنی عشری بعد از پاک شدن از گناهان یا عفو شدن که آن الشفاعة
پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنم بیرون می آورد و باعراف یا بهشت میبرد
پس در این صورت نیز هیچ فضلت در بیان این است که
خداوند عالم بعد از میراندن بندگان روحهای ایشان را از برای تعلق
میدهد بر بدنهای اصلی ایشان از برای سؤال قبر و فشار آن و بعد از
این برمیگرداند آن روحها را به بدنهای مثالی در عالم برزخ و قیامت صغری
که پیش از محشر و قیامت کبری است و خوبان را در شبیه بهشت متنعم میسازد
و بدان را در شبیه جهنم که در زمین است معذب میسازد بر طریقی که قائلند
که نفس انسانی که کسب تمام کمالات خود را نکرده است بعد از موت
منتقل میشود ببدن انسان دیگر که تمام کند کمالات ممکنه خود را و همچنین
مسخیه که قائلند بمنتقل شدن ببدن حیوان مناسب او و چون نیز از برای
نفس شجاع و همچنین رسخیه که قائلند بمنتقل شدن بجسمهای گیاه و همچنین کسی که
که قائلند که تعلق میگیرد بجرم آسمان و ستاره آن از برای تحقیق کمالات
پس باید دانست که اولا آنکه مرگ حق است چنانکه از جمله قطعیات است
و هیچ یک نفی از آن نیست چنانکه خداوند عالم فرمود کل نفس ذائقة الموت
یعنی هر ذی حیاتی میچشد شربت مرگ و ممات را و ایضا فرمود کل من علیها
فان یعنی که هر کس که بر روی زمین می باشد فانی خواهد بود و ایضا فرموده است
کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیزی هلاک خواهد شد مگر ذات خداوند عالم
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقی است ذات خداوند و ایضا حضرت
صادق ع مرویست که در زمان تفریت تفریت فرزند ارشد سعید فرمود که اهل
زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان بمیرند تا آنکه احدی

اهل آسمان قوت دادم و ترا امروز اسباب غضب خود میپوشانم و بسرعت
ابلیس ملعون می فرستم با هفتاد هزار زبانیه و قبض جان آن ملعون را بکن و چون
ملک الموت با آن شوکت و قوت بجانب زمین آید شیطان لعین راه
فرار پیش گرفته بجانب مشرق گریزد ملکوت را حاضر بینند و بمغرب گریزد او را
پیش خود مشاهده کند و در دریاها متواری گردد فائده نرساند هر چه رود ملک
الموت را آنجا یابد ابلیس در وسط دنیا بنزد قبر آدم آید و گوید که از جنت تو بعزت
ملعون و مبتلا کنم و گریزد تا بمحلی که در آنجا نزول کرده پس ملک باد در آورد
کوشش نماید که جان آن لعین را قبض نماید نتواند پس بدرگاه خداوند عالم ناله
کند حضرت باری قوت هفتاد مرتبه مضاعف کند خداوند عالم چهل هزار
ملک مقرب از چهارم بعد او فرستد باز عاجز شود باز از باری باری طلبید پس چهل هزار
ملک دیگر بمدد او آید و هر ملک را چندان قوت بود که اگر پنجه در کوهی زند او را چون کاه
کند آنگاه ملک الموت با هشتاد هزار ملک در کمال جهد جان آن پلید را بشدت
تمام جدا کرده و هشتاد اینها از آیات و اخبار بسیار است و ثانیا آنکه در وقت
قبض روح و سکرات موت رسول خدا و ائمه هدی حاضر میشوند از برای ایشان
و اسلام مرگ بر دوستان ایشان و دشواری برای مخالفان چنانکه مرویست از
حضرت امام جعفر صادق ع که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق دو بار از برای
او میفرستد یکی منبه و دیگری مسخیه پس منبه اهل دنیا را از خاطر او محو میکند و مسخیه
او را بهوا و زور خوشی میگرداند بجان دادن و چون ملک الموت می آید که قبض
روح او بکند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی محمد را
بحق فرستاده است من مهربان تر و مشفق تر نسبت بتو از پدر و مهربان بکن
دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا ص و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه ایشان پس باو میگوید اینها پیغمبر رسول خدا
و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند

وکتاب خدا است الذین امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا
فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها
که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا
و در آخرت و این است فوز عظیم و در روایات معتبره دیگر فرمود که چون زمان محتضر نزدیک میشود
سلمان و ابوذر و مقداد و سلمان حاضر میشوند و سلمان حاضر بر راست راست او می نشیند حضرت امیر المؤمنین
بر راست چپ او و حضرت رسول الله باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش روی تست
و آنچه می ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت برای او مکانی نیز دیگر میگوید این
منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا برمیگردانم بدنیا آنچه نعمتهای زر طلا و نقره و
میدهیم که هر آینه دنیا خیلی بهتر است پس در آن وقت ترکش سفید میشود چنانش عرق
میکند و لبهایش بهم میچسبد و بینی او دراز میشود و آب از دهانش روان میگردد
و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و اختیار آخرت میکند
پس روح باو است و او غسل میدهد آنها که غسل میدهند و میگردانند بدن او را
با آنها که میگردانند و چون او را کفن کردند و خواستند جنازه را بردارند
روح پیش روی آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او
سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت
و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند از برای آنکه او را سؤال میکنند
از آنچه میدانند از اعتقاد است حق چون جواب گفت در بهشت باو روی او میگشایند
پس داخل میشود بر او قبر او از آن نور بهشت و خنک باد روی خوش آن دنیا
از حضرت صادق روایت کرده است که خطاب بشیعیان خود فرمود بخدا قسم که همه اعمال را
از شما قبول میکند و شما را می آمرزد پس چون حق تعالی مؤمن بخلق او میرسد شما چه میگوئید
و می بینید آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر مشرف حاضر میشود حاضر میگردد
نزد او علی علیه السلام امیر المؤمنین نزدیک می آید و میگوید یا سلمان این شخص
از اهل بیت است او را دوست بدار و علی علیه السلام بجبرئیل میگوید که این فرزند رسول

از طلاهای ایشان و می آشامند از شراب ایشان و با ایشان سخن میگویند در مجالس
ایشان تا وقتی که قائم آل محمد ظاهر شود و چون آن حضرت ظاهر شود حق تعالی او را
مبعوث گرداند با ایشان تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد بار علی علیه السلام او را حاضر میشود
جبرئیل و ملک الموت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک او آید و گوید یا سلمان
این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و علی علیه السلام باز بجبرئیل گوید که این دشمن خدا
و دشمن علی علیه السلام و دشمن اهل بیت علی بود او را دشمن دار و جبرئیل علیه السلام ملک الموت گوید
این دشمن خدا و اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بغضب و دشواری بگیر پس ملک الموت
نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گروهی
عذاب خدا بدر آوری و از من گرفته برات بیزاری که خود را از عذاب الله بدر آوری و گرفته
برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک الموت تا گوید
بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب خدا و آتش جهنم پس از روی ناسپاسی
بآن رسیدی پس جان او را بغضب و دشواری از بدن او میکشد و ملوک میگردانند بر روح او
سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او میاندازند و از روح او متاذی شوند و چون او را
بقبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که زبانه آتش و بوی جهنم از
آن در داخل او میشود و ثالثا آنکه باید قبر او را وعده عذاب فشرد و سؤال قبر و فشار
آن و نظایر اینها چنانکه از قطعیات مذهب امامیه است و نیز مرویست از حضرت صادق
که فرمود هر کس انکار کند معراج و سؤال قبر و شفاعت را از جمله شیعه ما نیست و ایضا
مرویست از حضرت پیغمبر که فشار قبر کفاره ضایع کردن نعمت است و ایضا
مرویست که کسی را که بر درخت کشیده شود و او را رسید بدن فشار قبر و ایضا مرویست
از حضرت امام موسی کاظم که فرمود چون مؤمن بمیرد و نهاده شود در لحد ملائکه او را مشایعت میکنند
تا بقبر او پس چون داخل گردند منکر و نکیر در نزد او می آیند و او را می نشانند و میگویند من ربک
و ما دینک و من نبیک یعنی خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست پس آن
مؤمن میگوید الله ربی و محمد نبیی و الاسلام دینی پس قبر او را وسعت

چون تو نزدیک شدی بما تو حرف خواهد زد و من میخواهم که معلوم کنم پس گفت
که تابوت حضرت عمر را در میان تابوت بگذارید و بقبرستان ببرید چنین کردیم پس ندا کرد که
السلام علیکم من جعلت لهم الارض مهادا جوابی نشنید پس گفت السلام علیک یا من جعلت
المنایا لهم غدا جوابی نشنید پس گفت السلام علیکم یا من لقوا اعمالهم التی عملوا
دار الدنیا جوابی نشنید پس ندا کرد که السلام علیکم یا یوسف یا یوسف جوابی نشنید
پس ندا کرد که السلام علیکم یا منتظرین النفخة الاولی سالتکم یا شه الحکم الاعلی
و لنبیه الاکرم الا ما اجابتی مثلکم مجیب یعنی سلام بر شما ای کسانیکه منتظر
نفخه اولی هستید قسم میدهم بخدای عظیم و پیغمبر اکرم کیست از شما که جواب بدهد زیرا که
من سلمان فارسی آزاد کرده رسول خدا هستم و بجناب حق چنین خبر داد که چون وفات
من نزدیک شد میتی یا من حرف زند و من میخواهم که بدانم که وفات من نزدیک
شده یا نه پس ناگاه میتی بسخن آمد و گفت السلام علیکم یا اهل النبیا و الفضایل المشتغلون
بعرصة الدنیا نحن نحکمکم مستمعون و یحوالکم سارعون بل عما قلیل کنتم
یعنی سلام بر شما ای اهل نبوت و فضایل که مشغولید بامر دنیا ما حکم شما را می شنویم و جواب
شما را سرعت میکنیم هر چه میخواهی سوال کن خدا ترا رحمت کند پس سلمان گفت تو از
اهل بهشتی که بسبب عفو آن یا از اهل جهنمی بعدل آن میت گفت که من از اهل رحمت
و نعمت آن می باشم پس سلمان گفت که مرگ را چگونه دانستی آن میت گفت که ای سلمان
بخدا قسم که هر گاه گوشت بدن را بقراض میبردند و با اره میکشیدند آسان تر از چشیدن
مرگ بود و نود ضربت شمشیر آسان تر از یک کشیدن مرگ است پس سلمان گفت که حال تو
در دنیا چه بود آن میت گفت که من گرسنگی بودم که دنیا بخیر بودم از لطف خدا و عمل
بخیر کردم و واجبات را بجای آوردم و ثواب خدا میخواندم و حرص در احسان بوالدین
داشتم و از حرام اجتناب میکردم و جمع حلال میکردم از خوف سوال قبر که ناگاه بیمار شدم
پس شخص بزرگ خلقت و بلند مرتبه از نزد من آمد و اشاره بچشم من کرد پس کور گردیدم
و اشاره بگوش من کرد پس کر گردیدم و بزبان من پس لال شدم پس در اینحال ابدا بیت من

خدا کردیم پس اگر صبر کردیم چرا در امید اگر جزع کردیم کنا دلیا پس روح مرا برداشت و بر گرفت
پس ملک دیگر آمد روح مرا از او گرفت و در جامه سبز ابریشمی گرفت پس بالا برد پس
ضرا در عالم از دیگر حیات و مجرات سوال کرد پس روح مرا بر گردانید نزد بدن من و روح
غسال آن را برهنه کرده و شروع نمود بشستن پس روح من گفت که بر من غسل مده که من
بدن ضعیف بسیار شدت را زند پس بر آن مرا غسل داد و تکفین کردند و بر او نماز کردند و جوان
خلف قبر کردند مثل آن بود که از آسمان بزمین افتاده باشم پس مرا دفن کردند و بر گشتند
پس روح من بسوی بدن من بر گشت و من شروع کردم در پشیمانی و گریستم از تنگی قبر و فشار آن
و گفتم کاش من بر نمیگشتم بدنیا تا آنکه عمل صالح میکردم پس شخص از جانب قبر جواب
داد که کلا انها کلمة انت قائلها یعنی حاشا این حرفی است که تو میگوئی و این
نخواهد شد پس من گفتم که کیستی گفت من منبه هستم گفتم منبه چیست گفت ملکی هستم
که خدا مرا موکل کرده بر جمیع مخلوقات خود پس آنچه را اخذ پس آنچه را آگاه
میکنم بر اعمال ایشان تا آنکه بر گردند بر حال خود پس نزدیک من آمد و مرا نشانید
و گفت بنویس عمل خود را که در دنیا کردی من گفتم نمی دانم گفت من میگویم گفتم کاغذ
نزد من نیست گفت پس کاغذ گرفت گفت این کاغذ تو گفتم قلم ندارم گفت
انگشت تو گفتم مرکب ندارم گفت آب دهن تو پس تمام عمل مرا گفت و من نوشتم پس نوشته مرا
گرفت و طوی کرد و در گردن من آویخت بنوعی که خیال کردم که کوه دنیا را بگردن من انداخته
اند پس دفن من گریستم بر حال خود و میگفتم که کاش در دنیا بیشتر از عمل خیر کاری میکردم
پس ناگاه ملک حاضر شد مرا گفت که مشک و عنبر بگیر زیرا که کسی که جمیع اهل دنیا اگر میخواستند
آن را حرکت بدهند نمیتوانستند پس نزدیک شد و رشش مرا بخشید گفت و صدائی نزد کسانی که
می شنیدند همه میرفتند پس سوال کرد من ربک و ما دینک و من اعمالک
یعنی خدای تو کیست و دین تو چیست و عمل تو چه بود پس زبان من از خوف
گیر کرد و نمیدانستم که چه بگویم تا آنکه رحمت خدا شامل من شد و زبان من گشاده
گفتم الله ربی و محمد نبیی و الکعبة قبلتی و الاسلام دینی و علی

خدای ایشان آنها گویند شما خدای من هستید ایشان گویند دروغ گفتی ای دشمن خدا
پس گرزی برآورند که اعضای او را از هم جدا کنند پس او را با آن کار محشور کنند در عذاب
شدید در آتش پس کلام آن منقطع شد و سلمان را بمنزل او آوردند بر غسل آن داد و صدقه
جناب امیر المؤمنین با عجاز امامت حاضر شد و او را غسل داد و بر او نماز کرد و دفن کرد و مثل
این است سایر احادیث و بدانکه در حقیقت روح خلافت و حکما جسمی از عالم امر آنرا جوهر
مجرد از ماده میدانند و میگویند که نه جسم است و نه جسمانی و بعضی میگویند که روح بخاری است
گویند و نفس ناطقه را روان پس روح جوهر جسم است و آن بخاریست که رابط است
میان جان و بدن و روح انسان مجرد است و بعضی میگویند که از بدن اجزای اصلیه است
که باقی است از اول عمر تا آخر عمر و در حال حیوة و قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود
و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آن است و اجزای فضلیه است که زیاده از حد متغیر و متبدل
میشود و انسان که مشار الیه است بمن آن اجزای اصلیه است و بعضی عرض جسمانی میدانند و بعضی
میگویند که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر دو حقیقتند که میان انسان
با غایت آشنائی نهایت بیگانگی که خلقت تمام از طینت ملائکه و عالم علویست و بدن
از خاک عالم سفلی است و خوردن و خوابیدن و کفش و شنیدن و امثال اینها آثار جسم است
و علم و فهم و اعتقادات از آثار روح است و بعضی گفته اند که روح در بدن همچو چراغ است
در فانوس و از آنحضرت صادق ع مرویست که روح مؤمن در بدنش مثل جوهر است در صندوق
و ایضا از آنحضرت مرویست که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل پرتو است
بر بدن که محیط است بآن و ایضا مرویست که فرمود که روح مثل قرص آفتاب است که هر گرمی
در آنجا هست و شعاعش در جهان پهن است و حساب آنکه باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب
و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت ببدن بسؤال قبر و نکیر و منکر و آنکه
میت را چون در قبر گذارند روح او به بدن او تعلق میگیرد و نکیر و منکر از او سؤال میکنند
و فشار قبر نیز باین بدن تعلق میگیرد و ببدن مثالی که مثل این بدنست چنانکه از اخبار
بسیار مستفاد میشود که روح بعد از مفارقت از این بدن تعلق بآن جسد میگیرد و ثواب

مبعوث و محشور شوند و ایضا فرمود لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله و یستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون
یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین
یعنی گمان مکن که کسانیکه کشته شده اند در راه خدا مرده اند بلکه ایشان زنده اند در نزد
پروردگار در حالتیکه روزی داده میشوند و شادند بسبب آنچیزیکه خدا بایشان عطا فرموده از
تفضل خود یا از نعمت خود و شادی میکنند از برای مؤمنانیکه ملحق نشده اند بایشان و در عقب
ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و شاد میشوند بسبب
نعمت خدا و تفضل او و اینکه خدا ضایع نمیکند اجر مؤمنان را و ایضا فرمود از باب حکایت
از مؤمن یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین یعنی ای کاش
قوم من میدانستند که خدا مرا آمرزید و از جمله اکرام کرده گردانید و ایضا مرویست از یونس
طیبان که گفت در خدمت امام جعفر صادق ع بودم و فرمود که مردم چه میگویند در ارواح
مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند که در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله
مؤمن گرامی تر است نزد خدا از این بلکه در نزد مرگ او ملک خدا و ملک فاطمه و حسن و حسین
می آیند و با ایشان ملائکه مقربان حاضر شدند پس اگر خدا اکبر گردانید زبان او را بشهادت
از برای خدا بیگانگی و از برای ملک خدا پیغمبری و از برای اهل بیت بولایت آن
بزرگواران و ملائکه مقربان نیز بر این گواهی میدهند و اگر زبانش بند شد حق تعالی
مخلص میگردانید پیغمبر خود را بعلم و اشتیاق بآن چیزیکه در دل او است از این عقاید
پس آنحضرت شهادت میدهد بر این و شهادت میدهد بشهادت رسول خدا و علی
و فاطمه و حسن و حسین و هر که با ایشان است از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او را نمود
آن روح را بسوی بهشت می برند در صورتیکه مثل این صورت است که در دنیا دیده است
و میخورد و می آشامد پس مرده تازه نزد ایشان می رود ایشان را می شناسد بصورتی
که در دنیا داشته اند و برد است دیگر مرویست که روح مؤمنین در بدنهائی است که مثل

در احوال و کیفیت مثل آنچه خلق کرد خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را بلکه
ضعفاء الله همچنین باقی آسمانها را بترتیب بقدر جمیع زمانهای گذشته و ضعاف آنها
و همچنین هر یک از خزینه‌ها و میکائیل و هر فرشته و غیر آنها را با مکث بقدر ضعاف زمانهای
گذشته تا میرانند همه را بیکدفعه بدمیدن صور اول چنانکه مقتضای بعضی دیگر از اخبار است
هر میکنند نظر بمضمون بعضی از احادیث که چهل روز باران میبارد و اجزای ابدان را
جمع میکند صورت میپذیرند و روح را با آن تعلق میدهد تا آنکه معاد جسمانی
متحقق میشود از برای حساب و ثواب و عذاب جسمانی که جمع شد با آن روحانی و
روحانی و از برای تمیز دادن نیکوکاران را از بدکاران بدلیل عقلی و نقلی آمده و دلیل عقلی
پس از جهت ملاحظه کردن این است که رسانیدن لذت جسمانی در روحانی با هم اکمل
و راجح تر است از روحانی تنها و مثل او همچنین عذاب جسمانی در روحانی در مقام انتقام
از ظالم چون یزید و ترجیح مرجوح بدون سبب خارجی قبیح است و ترجیح
راجح بنکوست بلکه لازمست ایضا بمقتضای حکمت غرض صانع خدا از
خلق کردن انسان و امثال رسانیدن بنعیم ابدی جزا دیست و مقتضای
عدالت او این است که انتقام مظلوم از ظالم باشد پس لازم است
خلق کردن بهشت و نعمتهای او و جهنم و عذابهای او تا آنکه حکمت
و عدالت تمام شود و این علت تنها بلکه سبب عادی ارواح است سبب
اعاده اجساد نیز هست و دلیل نقلی در این باب بسیار است علاوه بر آنکه
این از جمله ضروریات دین و مذهب است و جمیع پیغمبران که تصدیق ایشان
لازم است اتفاق بر حقیقت آن کرده اند چنانکه نظر بمضمون حدیث
امام جعفر صادق ع در وقتیکه ابن خلف در مجلس حضرت رسالت ص آمد و در
آن مجلس بعضی از صحابه و دیگر نیز حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست مالید
و خورد کرد و بر باد داد و گفت کیست که این اجزای متفرقه را در روز قیامت
جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا زنده کرده بدوزخ خواهد برد پس

از بدنها مستلزم عدم امکان در سایر بدنهاست و ثانیا آنکه بعد از زنده کردن
بندگان را بمضمون بعضی از احادیث خداوند عالم سیر جنس و پرنده مثل
مدهوشان در مکانی جمع میکنند پس اثر ظلمت شیر مری خالطه میکند تا آنکه
عرق شیر مری میکنند و نفسهای ایشان مشک میشود پس ایشان استغاثه
می کنند بسوی خداوند عالم و میگویند پروردگارا این ظلمت را از طرف کن تا آنکه
نور از رتبه سکان خود از برای ایشان ظاهر شود پس ندا می آید که شفاعت کنید از برای
دوستان و شیعیان خود و ایضا مرویست که در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی
هزار سال است محشری استند از برای سؤال از عقاید و اعمال که مجموع پنجاه هزار سال است
چنانکه خداوند عالم فرموده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة یعنی
عدد آن واقع میشود آنکه ملائکه عروج می کنند و بالا میروند در روزیکه مقدار آن
پنجاه هزار سال است و ثالثا آنکه در حساب گاه قیامت میزانست چنانکه خداوند عالم فرمود
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة یعنی قرار میدهیم میزانها را از برای
حق را از برای حساب روز قیامت و ایضا فرموده والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت
موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین
خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت
حق است پس هر کس که سنگین شد همه اعمال او که در ترازوها میگذارند پس آن رستگار
از عذاب و حزن و هر کس که سبک شد همه اعمال او که در ترازوها میگذارند پس آن
زیان کاران که ضرر زدند بخودشان بسبب ستمهائیکه کرده اند در دنیا بآیات و چنانچه
در این باب بسیار است بروجهی که در حساب میزان شکی و تجاهد ما نیست خلاف است
میان علما در آنکه میزان کنایه از عدل و تعدیل است چنانکه از حضرت
صادق ع مرویست که در جواب زندیق چنین فرمود و از شیخ مفید نیز محکی است
بآنکه در قیامت ترازوهاست همه ترازوهای دنیا که هر ترازوئی دو کفه دارد و ایضا
خلاف است در کیفیت وزن و مراد از موازین و وزن پس بعضی گفته اند که اعمال حسنه

اور بعد از برا کندی جمع میکنیم و عالم نخواهیم بود چنین نیست بلکه جمع میکنیم آنها را در قبر
در حالتیکه تو اندوه داریم بر آنکه مساوی و صورت اول خلق کنیم نیز کشتهای او را
با طاقت و صغران چه جای استخوانهای بزرگ و ایضا فرمود ان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور یعنی بتحقیق که روز قیامت خواهد
آمد بدون شک و بدرستیکه خدا برمی انگیزاند تمام کسانیکه در قبرها هستند و همچنین
آیات که دلالت میکنند بر حقیقت معاد جسمانی چنانکه حکایت حضرت ابراهیم ع
در سؤال کردن از زنده کردن مردها و مرکردن خدا بکشتن چهار مرغ و ایضا
آنها و نگاه داشتن سرهای آنها متفرق شدن اجزاء آنها را بر کوهها و خواندن
آنها و جمع شدن آنها نزد او و ایضا مطلب است و ایضا مرویست که زندیقی که انکار میکرد
در روز جزا از آنحضرت صادق ع گفت که چگونه زنده میکنند مردگان را بعد از آنکه اعضای
متفرقه شده را که در شهرها متفرق شده اند و خورندگان آنها را خورده اند و بعضی
خاک شده از نور و باران باکرده و از حضرت فرمود که آنکه ای کسی که آنها را ابتدا
نمود و صورت داد بر آنها و شبیه که پیش از آنها بود و شد قادر است که آنها
برگرداند بآن حالی که اول آنها داد و نیز زندیق گفت واضح تر از برای من بگو
حضرت فرمود چگونه زمان زنده کردن آنها در سر باران بسیار چون هر ذره که
مخلوط میشود و خاک هر بدنی جمع میشود پس صورت آن بر میگردد و روح بآن میرسد
و چنانچه در این باب بسیار است اگر جمع کرده که برگردد آنها را ارواح باین بدنهای که مرکب
از خاک و آب و سایر و سایر عناصر این نشأه میباشند و حمل سحاب نمی باشند بلکه
عقل و نقل زیرا که مخلوط بودن بکثافات که در دنیا علت موت و زوال است در
آخرت نیز سبب فنا خواهد بود و این با خلود که مقتضای عقل و نقل است و غرض
از خلقت است منافات دارد علاوه بر این که اخبار دلالت میکنند بر فنای
بدن اهل بهشت بجهتی که اهل میکنند و بول و غائط نمیکنند و منافات با اعاده اجزاء
در دنیا بوجه ایراد گوئیم که این شبهه مخالف ضروری دین است زیرا که معلوم است

که حقوق بیاشد از برای حساب خود و نصب فرموده مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة
الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا یعنی چه شد که این نامه عمل ترک نکرده هیچ کوچک و بزرگ را
مگر آنکه او را جمع نموده میباید تمام عمل خود را حاضر در نفس خود و ایضا فرموده فمن اوتی
کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو
فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم
فی الایام الخالیة و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه
و لم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی ماله هلک عنی سلطانیه
خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله
العظیم یعنی اما آن کسیکه نامه عمل او را بدست راست او دهند از پس از روی سرور
و خوشحالی گوید بگیرید نامه عمل مرا و بخوانید بدرستی که من یقین داشتم که ملاقات میکنم
حساب خود را پس او را در زندگانی پسندیده است بهشتی که بلند است میوه‌های او
که چیده میشود نزدیک است بقائم و قاعد و مضطجع پس میگویند بخورید و بیاشامید
که گوارا باشد شما را بسبب عملهای صالحه که پیش فرستادید در روزهای گذشته و اما
کسیکه نامه عمل او را بدست چپ او دهند از پس از روی حسرت گوید کاش نامه
عمل مرا بمن نمیدادند و کاش نمیدانستم که حساب من چیست ای کاش که کار
من تمام میکرد مرگ من فایده نبخشید در دفع عذاب من مال من و ابطل شد
از من تسلط من پس خطاب بزبانیه رسد که بگیرید او را پس بزنجیر کنید پس در
جحیم در آورید او را پس در زنجیری که هفتاد گز درازی دارد آن را که او ایمان بخدا
نیاورده و آیات دیگر که دلالت میکند بر حشر خلق نامه عمل و حساب
کردن و سؤال نمودن در قیامت بسیار است چنانکه خدا در عالم فرموده ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعمت الهی
که در روایت حضرت صادق ع تفسیر شده است بمحبت اهل بیت و موالات و اعتقاد
و بامامت ائمه بعد از حضرت رسول و در روایت دیگر موثق که زراره از حضرت
باقر ع روایت کرده است

پیغمبران و ائمه گواهان بر خلقند و گواهی میدهند بر کسانیکه در میان ایشان بوده‌اند
و ایشان را بسوی خدا خوانده‌اند و در روایت دیگر که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میکنند
در حسنات مظلوم می‌افزایند و اگر ظالم حسنات نداشته باشد گناهان مظلوم بقدر
مظلمه او میگیرند و بر گناهان ظالم می‌افزایند و از حضرت صادق ع مرویست که چون او را حاضر
شود نامه هر کس را بدستش دهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر آدمی آورد حسنه
کردهای او را نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن بنحوی که گویا الحال کرده است و ایضا
مرویست از آنحضرت که چون کفار بعد از اظهار اعمال ایشان انکار کنند و شهادت ملائکه را
رد کنند اعضا و جوارح ایشان گواهی میدهند بآنچه مرتکب شده‌اند و از حضرت باقر ع مرویست
که جوارح بر مؤمن گواهی میدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که عذاب بر او لازم شده باشد
و همچنین است آیات و اخبار دیگر که دلالت میکنند که در روز قیامت هر کس از دیگری فرار میکنند
حتی آنکه پدر از فرزند و فرزند از پدر اظهار تمنا میکنند که فرزند یا مثل آن را در عوض او عذاب
کنند و خلاص آنکه در روز قیامت شفاعت کردن از برای گناهکاران و بدانند آن حق است
چنانکه از حضرت صادق ع مرویست که هر کس که انکار کند معراج رفتن رسول را بر دو عقیده
از جمله شیعه نیست و ایضا در تفسیر دلسوف یعطیک فترضی که چون سلمان رضی از غم
امت گناهکار خود نمود این آیه نازل شد و سلمان رضی خوشحال شد و گفت رضیت یا رسول الله
که یکی از امت من در دوزخ نباشد و فرمود مرا خبر ده که گویم حسبی حسبی و رضیت رضیت
یعنی بس است راضی شدم و از حضرت صادق ع مرویست که چون من از آن راضی خواهم شد
که هیچ موحدی در دوزخ نماند و ایضا از آنحضرت مرویست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
که هر گاه از خدا سؤال کنید از وسیله من سؤال کنید پرسیدم وسیله چیست فرمود آن
درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و فاصله میان هر پایه بپایه یکماه راه است بدرستی که
بجیب عرش و پایهای او بعضی از زبرجد و بعضی از مروارید است و بعضی از یاقوت و بعضی
از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند آن را
در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه

وان منکم الا واردها

یعنی هیچ از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم میشود یعنی بر بالای آن بر روی صراط خواهند آمد
و از حضرت صادق ع مرویست که میگذرند مردم بر صراط بچندین طریق صراط باریکتر
از مو و از دم شمشیر تیزتر یعنی میگذرند مثل برق و بعضی مثل باد و بعضی مثل آب و بعضی مثل مرغ
و بعضی بر پای میروند و بعضی خزیده از بر صراط و بعضی از آن آسان و آسان میگذرند
و بعضی را میگیرد و از حضرت صادق ع مرویست که چون آیه رجعی میشنوند بجهنم
نازل شد از حضرت سؤال کردند از معنی آن آیه فرمود که روح الامین بر من خبر داد که
چون حق تعالی خلق اولین و آخرین را در یک وقت جمع کند صدا بر زبانها جهنم را بانگ
و بیاورند جهنم بقدر صد هزار سال طاهر بود که اگر حق تعالی مقدر نکرده بود که
بی اذن او از جای خود بیرون نیاید همه را بسوزاند پس زبانه زند و آیه احاطه کند بجز پاکان
پس همه رب نفسی نفسی گویند و ندای پیغمبر فرماید امتی امتی ندا کنی و از برای
امت دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذرانند از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر
و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دیگر نماز باشد
و بر سوم عدالت پروردگار بنمایان یعنی علم در مظهرهای بینه نمایان پس مردم را تکلیف میکنند
که بر صراط بگذرند پس عقب صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد و اگر قطع رحم
و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه میگذرند تا از عهده آن برآیند یا
بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند در عقبه نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر
از این عقبه نجات یافتند در عقبه سوم نگاه میدارد و باین اشاره فرموده بقول خدا ان
ربک لبالمرصاد یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم
و مردم بر صراط میروند و بعضی بر سر جسیده و بعضی بکمانش لغزیده بپای دیگر خود
نگاه میدارد و ملائکه بر طرف راست و چپ دعا و نیاز میکنند که ای خداوند حلیم عفو کن تفضل
و بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش تا بهشت پس کسی که برحمت خدا نجات
یافت و کرامت میکند اگر بشد و از حضرت صادق ع مرویست که صراط بر دو قسم است

چنانکه از آیات و حدیث معراج و نهایت استفاده میشود و از حضرت امام رضا مرویست که از مؤمن
چه قسمی که میگوییم که مرور مقدر شد از نور مخلوق شد و از آن ساختند و از آن آفریدند و از آن آفریدند
آنکه کنهر تکذیب کرده است و خلود در آتش جهنم خواهد بود و از حضرت
مرویست که قبر گنهکار بر جنت و متعرض جنت میشود و آن بعد از معراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلود
جهنم و صراط و میزان و حساب و نشور و جزا و حساب مؤمن بر حق است و در شیعه ما اهل بیت است و مرویست
که دیگر ها در زمین جهنم آتش میشوند و ضافه بر جهنم میشود و صراط بر روی او نصب میکنند و راهی میشود مستقیم
بسوی بهشت و چون از آنها گذشتند منتهی میشود بهشت و عرش آنکه لقف است جزء از عرش
متصاب بجنت خواهد بود که محل جنت بر آنها صبا و او دو نشان خواهد بود و مناسب نسب و او را آنجا خواهند گذاشت
و اما آنکه از برای جهنم هفت طبقه است چنانکه خبر از عالم مرفوعا است بسند ابو ایوب انصاری از
جهنم هفت درب است چنانکه از ابن عباس مرویست که در اول جهنم است و دیگر سعیر و سوم سقر و چهارم
جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و مرویست که درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است
اهل آن مرتبه را بر سگهای تفته میدارند که دماغ ایشان نزدیک میشود و دوم لظی است که
کسانی است که از حق روگردانیده و جمع نموده و حقوق الهی را ادا نکرده سوم سقر است که بر آن نوزده ملک
موکلند و چهارم حطمه است که شراره آن مثل شتران آن رزد بیشتر و عضا در هم میشکنند
پنجم هاویه است که در آنجا گروهی از کفار میگویند که ای مالک بفرما پروردگار ما را که ظلم و ظلم
و خون و عرق ایشان که مثل کوه است بجوشد ششم سعیر است که در آن
سیصد سرا پرده از آتش است و در هر سرا پرده سیصد قصر است و در هر قصری سیصد خانه آتش و در هر خانه
سیصد نوع از عذاب مقرر است و آن برای کافران است و طبقه هفتم جهنم است که خلق در آن است
و چنانکه در این باب بسیار است و ذکر کرده شد که جهنم که طبقه اول است جای گنهکاران است که تمرد عالم
قبیحه و غرب میشوند و بعد از این بر آن خواهند آمد و طبقه دوم منزل اهل بهشت و سوم جای نصاری
و چهارم جای صابئین و پنجم جای مجوس و ششم جای مشرکین عرب و هفتم جای منافقین است
و در آنجا آنکه کفار معتقدین و تهذیب آن مختلف در آتش جهنم بلند شده چنانکه صریح آیات
بلند آتش فشری را شفاعت و مثل آن بیرون خواهند آمد چنانکه در عالم ظهور است

بعوض طعام خوردن و بقلابهای آتش عذابهای آن از ذکر و کرده آن بر آن کوه بلند
غلیظ و شدید آن از آتش و از آن هر دو آن را حرکت میکنند و آن را بر روی آن در آتش میکشند
و بنا بطن آن از زنجیر کشند و غلها بر آن از مقیدند و اگر دو گنهکار آن
متیب میشوند و اگر آن طبقه بر آنها میشود و این است حال جهنم که جهنم میرود
یا آنها و حاصل آنکه خلاف اهل جهنم از زقوم و حمیم و آن است
ضرر و زقوم عالم میفرماید آن شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون
کغلی الحمیم یعنی بدرستی که درختهای زقوم خوراک گنهکاران است مثل مس
که جوشیده شود در شکم ایشان نیز جوشیدن آب بسیار گرم که روها را
پاره پاره کند و اصناف زقوم ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجرة من زقوم
فمالئون منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم فنزلهم
بدرستی که شما گمراهان از طریق که تکذیب کنندگان پیغمبر میشوید هر آینه بعد از
بعث شما خورندگان هستید از درخت زقوم که در جهنم در آتش که میوه آن
در آن است تلخ و خشونت دارد پس البته آن پر خواهید نمود شکم خود را پس بعد از آن
و آب طبیعی آن جوشیده از حمیم که آب است بسیار گرم چنانکه غساق بسیار است
و از ذوق مشروب میفرماید که حمیم چشمه است در جهنم که در هر جا چشمه که در آن جاری میشود
و بعضی گفته اند که آب جوشیده است پس چون آب آمیخته مثل شتران بسیار تشنه
که بر آب نیافته باشند و میتوانند بر آن شتر بسیار استسقا و ایضا فرمود تصلی نارا
حامیة تسقی من عین آنیة لیس لهم طعام الا من ضریع یعنی در آیند گنهکاران در آتش
که نهایت حرارت رسیده شود که زبانه زنند بر دشمنان و آب آشامند و نوشند از آن چشمه
بسیار گرم است از برای ایشان خورند و نیست مگر از ضریع که آن گیاهی است خشک مثل سم
و بعضی گفته اند فلیس له الیوم ههنا حمیم و لا طعام الا من غسلین لا یاکله الا الخاطئون
نیست از برای کافر در روز قیامت خویشی که دوست گیرد و نیست خورنده از برای او مگر
غساله و زرد آبه و چرکی که خون از اعضای کافران بیرون می آید و نخورند آنها را مگر گناهکاران

برزخ که هر دو را بهشت میگویند بهشت اهل بهشت و برزخ را بعلو و تهامه
ایشان چه بهشتیان سفید رو باشند و چنان سیاه روی گویند که چون آن سیاه
عارف باشند اهل بهشت و برزخ از اینجهت آنحضرت را عارف گویند زیرا که
اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد که سلام بر شما باد از اسلام رسید و ایشان هنوز داخل
بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند که داخل شوند و بهشت بر گردند تا بنور چشم ایشان روی
و چنان گویند خدایا گردان ما را با طاهرین و با ایشان گویند که جمعیت شما فایده حال شما
ندارد و ثانیا آنکه مقتضای جمع میان اخبار مختلفه آنست که اصحاب اعراف که حامیان
محاذ خدا و ائمه هدی باشند که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه در بهشت میگذرند و از صراط
میگذرانند دشمنان خود را بجهنم میفرستند و بعضی از اهل اعراف بشفاعت داخل بهشت
میکنند بعضی که بشفاعت شفاعت خود داخل بهشت میشوند بجهت در اعراف میمانند و آنها
که میگذرند مستضعفین و امثال ایشان می باشند چنانکه مرویست که اعراف صراط
صراط که عمار و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میایستند و دوستان خود را می شناسند بسیمای
اوی و دشمنان خود را بسیماهای روی و احادیث بسیار از ائمه وارد شده است که یتیم
اصحاب اعراف که می شناسیم ایشان را بسیمای ایشان و هر که را می شناسیم او را
می شناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که را نمیشناسیم او را داخل جهنم میکنیم و بعضی مرویست
که جماعتی از اعراف جماعتی که استحقاق ثواب و عقاب ندارند جهنم را از
و ایشان را داخل بهشت میکنند از آنکه شفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شده که داخل
بهشت شوند کفشها از برای اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد
و یا یکی از ایشان حسنات بیشتر و دیگری و یا هر دو حسنات که در عمل تقصیر کرده باشند بعضی گفته اند
که اعراف منزل کسانی است که در دنیا مکلف نبوده اند تا آنکه مستحق بهشت یا دوزخ شوند
پس خدا از عالم ایشان را در اعراف مسکن میدهد تا آنکه در عوض الام دنیا نعمت آخرت
بایشان برسد و مرویست که در اعراف چند خطیر است آنها جای مؤمنین حق است
و جای اولیاء است که از مؤمن بعمل آورده باشند تا هفت شکم و همچنین بعضی از ذوات

در دنیا یا در زمان سابق در آخرت بعمل آورده باشند و آنکه بیشتر از زاری آخرت در جایگاه تهیه زاری دنیا باشند
در صورت هر چند تفاوت داشته باشند در طعم مرویست که مزه جمیع میوه های دنیا در یک میوه بهشت است
با آنکه نعمتهای بهشت هر یک موافق مذاق مرغوب و مسکن موافق فرش و غیره
اینها و از برای ایشان است در آن بهشتها زنانی که پاکیزه از غسلهای زنان دنیا چون حیض و
نفاس و استحاضه و بول و غایط و منی و چرک و سایر منفرات طبیعت و ایشان در آن بهشتها همیشه
و نعمت ایشان منقطع نمی شود چنانکه عذاب کفار مرتفع نمیگردد و ایشان را وعده الله المؤمنین
والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ومساکن
طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم
یعنی وعده داد خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتهائی که روان میشود از زیر آنها نهرها
در حالتیکه جاوید در آنها هستند و وعده فرمود مسکنهای پاکیزه که از زیر و یاقوت و لؤلؤ باشند
و حال آنکه از برای ایشان است خوشنودی خدا که از همه بزرگتر و بهتر است چنانکه
مرویست که چون اهل بهشت قرار گیرند حق تعالی خطاب کند که خوشنود شدید گویند چرا خوشنود نباشیم
که با عطا فرموده چیزی که هیچکس عطا نکرده حق تعالی از برکه بشما فاضلتر عطا کنم ایشان گویند چه چیز
فاضلتر از این باشد خطاب رسد که خوشنودی من از این خوشنودی بهشت طول و شکار است
بزرگی که رضا و نافهمیدن از جانب خدا در نهایت حقارت و پستی است و بعضی فرموده اند اصحاب
الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم وازواجهم علی الارائک متکئون
لهم فیها فاکهة ولهم ما یدعون سلام قولا من رب رحیم یعنی بدرستی که
اهل بهشت در آن روز مشغول نعمت بهشت و در خوشی باشند و بعضی گویند که میوه های آن خوشنود
و شادمان باشند و ایشان و زنان ایشان در سایه باشند که حرارت آفتاب ایشان را نگزند و بر تختهای
آراسته تکیه کنند و از برای ایشان در بهشت میوه های بسیار است هر چیزی که خواهش کنند در خاطر خود
آورند از طعامها و شربتها و حور و قصور و رضوانی که خطوری اگر بر زبان آورند از برای ایشان است سلام بهشت
بر قولی است که صادر میشود از جانب پروردگار مهربان که نظر بجهت گویند السلام علیکم اهل الجنة
و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود از برای بهترین اهل بهشت منزلی است که هر گاه حق

بلکه هر دو را بزبان کنند و بعضی از صفت مؤمنین فرموده الذین آمنوا و عملوا الصالحات یعنی کسانیکه
ایمان آوردند و عمل شایسته کردند پس عمل غیر ایمان جزو حقیقت کفر نیست و تحقیق کفر متعلق بسلام که اعمال
خود را حبط کردیم بتقصیر است و بنا بر احکام بر ایشان مترتب میشود و دیگری کفر متعلق بایمان است که عبث خود را حبط کردیم
و مثل آنست و نیز عبث بخیل بودن بسبب چون حال ایشانست که در دنیا ایمان از بخل و بخل مرض از کشته
شدن و سیر شدن و فقر مال و اهانت و بنده ایشانها که از برای کافر بکفر متعلق بسلام است و بلغ ما
این است که کفر بهر دو قسم عبارت نیست از عدم اسلام و ایمان چنانکه اکثر از متکلمین محققین بلکه عبارت
از انکار الهیت یا نبوت یا ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات مذهب امامیه یا غیر آن قطعیه که
مستلزم خروج از دین و مذهب باشد مثل استخفاف قرآن مجید و اندختن در نجاست
یا کعبه یا کعبه یا بعضی از ارکان آب یا بت پرستیدن زنار برای اظهار شعار کفر و نیز اینها که از
آثار کفر است زیرا که زنده مستضعف که حق را نمی شناسد و انکار را از عنکبوت و عناد بان دارد
و متردد در حیرت است یا کسیکه صید اسلام و کفر بوش الخلو صحیح است که بگوئیم کافر نیست چنانکه
که مسلم و مؤمن نیست و از آیات و اخبار نیز مستفاد میشود که کفر باعتبار انکار کفر است و باعتبار
محض عدم تصدیق پس میان کفر و اسلام و مؤمن و کافر واسطه خواهد بود و حکم آن واسطه این است
که پاک است ظاهر اسیر کردن و نیز قرار دادن ایشان و خنثی اینها جایز نیست و این حالت بلکه کفر نیز از جهت
تصور و عدم ضرورت باشد موجب خلود در جهنم بلکه مطلق عذاب کردن مخالفین بعضی اگر از راه تقصیر
باشد موجب استحقاق عذاب خواهد بود و بعضی بایدانست که هر گاه کسی ایمان آورده باشد و بعد از آن
انکار آن کند یا انکار چیزی کند که از جمله ضروری دین باشد که مؤمن عبارت از رسیده باشد که هر کس که
تعیش کرده باشد حقیقت آن هر بلد و بعضی از بلاد اسلام شود و دنیا کرده باشد به اثر که این
از دین اسلام است مثل واجب بودن نماز پنجگانه و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود و شرط بودن طهارت
و طهارت و حکم بودن و غسل در روزه و حج و نیز اینها یا کاری کند که شعار کفر باشد چنانکه بجره
کردن از برای آفتاب یا بت و نیز اینها مثل آنکس که مرتد میشود زیرا که ارتداد کشتن از دین
اسلام است و این بر دو قسم است یکی فطری که در حالت انعقاد نطفه او یکی از پدر و مادر او مسلمان
باشند و او نیز دین اسلام را اختیار کرده باشد و بعد از آن برگشته باشد و بعضی از وجوه مذکوره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله

پس میگوید خادم ساطین مذهب جعفری از مذاهب شرع محمدی محمد جعفر استرابادی
که این رساله است در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که بعثت بدبت انام
بسوی عقاید اسلام جهت آنکه مرجب حصول آخرت معاد و از برای عباد گردد بدانکه
اصول دین پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او
دوم عدلست که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او سوم نبوت که ریاست
الهیه است باصاله از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامت که
ریاست الهیه است عامه بر درجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوص
اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خدا خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم
معاد است که زمان جزای عبادات و عود ارواح و حشر اجسادست توحید بحسب معنی لغوی
عبارت از نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بسوی یگانگی از هر جهت چون یگانگی در
نفی تعدد در اجزای خارجیات از نسبت و یگانگی در ذات و صفات و نسبت نفی تعدد در اینهاست و یگانگی
در اجزای عقلیه بغیر جنس که مایه الاشتراک است و فصل که مایه الامتیاز است در ذات او نسبت و یگانگی
در اجزای خارجیه بغیر ماده و صورت نه از ذات و یگانگی در اجزای عنصریه بغیر سر و کمر
و دست و پا و نه اینها ندارد پس مراد از یگانگی آنست که شبیه ندارد و تعدد و تکثر در ذات او نیست
و جز عقلی و عنصری ندارد و معلوم است که وجود اجزاء ماهیات یا آنکه یک نوع از جنس است
بحسب معنی تصریح آنکه مکلف در اول اعتقاد بکند و زبان اقرار کند که خدا واجب الوجود
بالذات است که جامع جمیع صفات کمال و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص و ممکن است
صفات ذاتیه او عین ذات او است و جدا نیست و نیز یک و همتا است پس با یزدان عالم را
بپنج صفت بشناخت اول آنکه خدای تعالی خالق عالم و صانع ممکنات است دوم آنکه
واجب الوجود بالذات است سوم آنکه جامع صفات کمال و جمال است چهارم آنکه منزه از جمیع
صفات نقص و ممکن است پنجم آنکه صفات ذاتیه او عین ذات او است پس با یزدان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله

پس میگوید خادم ساطین مذهب جعفری از مذاهب شرع محمدی محمد جعفر استرابادی
که این رساله است در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که بعثت بدبت انام
بسوی عقاید اسلام جهت آنکه مرجب حصول آخرت معاد و از برای عباد گردد بدانکه
اصول دین پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او
دوم عدلست که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او سوم نبوت که ریاست
الهیه است باصاله از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامت که
ریاست الهیه است عامه بر درجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوص
اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خدا خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم
معاد است که زمان جزای عبادات و عود ارواح و حشر اجسادست توحید بحسب معنی لغوی
عبارت از نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بسوی یگانگی از هر جهت چون یگانگی در
نفی تعدد در اجزای خارجیات از نسبت و یگانگی در ذات و صفات و نسبت نفی تعدد در اینهاست و یگانگی
در اجزای عقلیه بغیر جنس که مایه الاشتراک است و فصل که مایه الامتیاز است در ذات او نسبت و یگانگی
در اجزای خارجیه بغیر ماده و صورت نه از ذات و یگانگی در اجزای عنصریه بغیر سر و کمر
و دست و پا و نه اینها ندارد پس مراد از یگانگی آنست که شبیه ندارد و تعدد و تکثر در ذات او نیست
و جز عقلی و عنصری ندارد و معلوم است که وجود اجزاء ماهیات یا آنکه یک نوع از جنس است
بحسب معنی تصریح آنکه مکلف در اول اعتقاد بکند و زبان اقرار کند که خدا واجب الوجود
بالذات است که جامع جمیع صفات کمال و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص و ممکن است
صفات ذاتیه او عین ذات او است و جدا نیست و نیز یک و همتا است پس با یزدان عالم را
بپنج صفت بشناخت اول آنکه خدای تعالی خالق عالم و صانع ممکنات است دوم آنکه
واجب الوجود بالذات است سوم آنکه جامع صفات کمال و جمال است چهارم آنکه منزه از جمیع
صفات نقص و ممکن است پنجم آنکه صفات ذاتیه او عین ذات او است پس با یزدان

بسم الله الرحمن الرحيم

يطير بنفسه كما يطير الطير بجناحيه عذر همت آنم که زیر چرخ کبود زبهر رزق نفس
بدر دو از آدمیت هر دو راه نت نت دهند گرسنه به از آنست دهند یعنی بنا بر ترک صحبت
قدر مرکب خانه هی از ذکر غیر حق خالی کنند هی داری بس است بلکه بیت نزد الیس
عبدك وما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه در دو عالم کرنوا کاهی از
زوجه به دیدی که در خوری از او خدا زاهد از تو خور سخواهد صورتش بکن بجنت میکرد از
دوست یا رب نور بین ما عبدتك طمعا في جنتك ولا خوفا من نارك
بل وجدتك اهلا لذلك فعبدتك ای عالم زاهد یا از هی بندگ بردن کردم
تا ای تو شایسته تحصیل این کار بهوس نشو عبد تا بندگی از هوس نشو ابی الله
مجرى الامور الا باسبابها والاسباب لا بد من اتصالها
بمسبباتها ان الامور العظام لا تنال بالتمني ولا بد
بالهوى استعينوا في كل صنعة بابوابها واتوا البيوت من
ابوابها فان التمني بضاعة الهالكين ایه تو وصال بی طلبیدن طلب
حاروب کنی زخانه دلی میهمان طلب صد مستعد نظر نیست وصال محبوبه جام جم
سوق وقت بی بصری باید اول از شیشه لی ادی نیست بدان جنبه کیت نزد بدان
متابعت انبیا علیهم السلام زده نیست بی رخصت دنیا تا تحصیل عشق مولا
قل اللهم ذرني عشق مولاك لم از لنبی بو محمد کشتی بهر او الی بود حلاج
اعنی لی به اسیر غم او هی بجا نه بهد میدی بجای تنه لی هموم خود را هم داخل
تقدم خود جهد تمام بی در دامن عبادت و شریعت که از ده تحصیل علم تقدیر
یعنی بر ابوان حرام و شبهه و مباح قبول کنند و حلال و حیالا و اعتقاد تقدیر
نگردد طهارت صوری و معنوی حاصل نبود که شرط عبادت است و اثری در عبادت
مترتب نگردد محض صورت نباشد انما يتقبل الله من المتقين

ولن يتقبل نفقاتكم انكم كنتم قوما فاسقين وما منعهم من قبول
صدقاتهم الا انهم كانوا فاسقين لن يقبل عمل عامل عليه جلباب
من حرام من اكل حراما لن يقبل الله منه صرفا ولا عدلا ترك
لقمة حرام احب الى الله من الف ركعة تطوعا ردد انفاس من
حرام تعدل من سبعين حجة مقبولة وهر دیدی بحج حرصه مع نبوه من
يتق الله يجعل له فرقانا ان تتقوا الله يعلمكم در این وقت فرقه از
وظیفه طاعات مقرره و مجاهده بند و به هر فرد کنار نشاید تا بمرد روح قدس قوت
نحن نؤيد بروح القدس يا اهل الصالح والايمان
بعضهم من بعض و شرح صدری بهم رساند و پیوسته نور عبادت بدل نور
نفس تقویت یکدیگر نموده نور على نور شود الطاهر الى القاعد
در احوال مراقبه در ادراک زمان شریف مقام و ملکات حسنه و نفوس جمیله حاصل شود و طعام حقه
در احوال مراقبه در ادراک زمان شریف مقام و ملکات حسنه و نفوس جمیله حاصل شود و طعام حقه
در هر مکان از زمین سابقین با جنه به هشت او را بهشت نمونه خوبیها در آن رفته در عرض
ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر
کرامت فرماید و حقیقة انك لا تهدي من احببت وان الهدى هدى
الله بالبینه شرح نماید اذا اراد الله بعبد خيرا فتح عليه قلبه اشاره نماید
و سالك مجذوب شود الهی زودی فی الدنیا توجه بعد المرار فاجذبني بجذبة
توصلني الى قربك واسلكني في مسالك اهل الجذب وخذ بنفسك
من نفسي ما يحلي ما جذبة الرب بر اذن عمل الثقلين
کرمان سحلی نقصان نمی بیند طالع آرزو کند و اشتی او در بلکه از بلکه زهی طرب در بلکه زهی
عابدان منزل ما نزل ایم سید هم مگر لطف شرف بیش نهد کاری چند تا بدیا فرا سب و زین بود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات
سيما التي هي عين الذات والواحد من جميع الجهات
والعادل في الافعال سيما الايجاد الممكنات
والصلوة والسلام على اشرف الانبياء محمد سيد السادات
وعلى آله الائمة الذين هم اشفعاء الحشر دخول الجنات

پس بگوید خادم شیعیان مذهب جعفری و شرع محمدی
محمد جعفر استرآبادی که این رساله ایست که فلک مشحون است از برای
نجات از دریای حیرت و آب حیوة کبیر است از برای تشنگان وادی
ظلالت و جهالت که بخواهش اخ اعز روحانی برادر ایمانی موفق توفیق
الله حاجی عبد الله سلمه الله نوشته شد مشتمل بر بیان اصول دین و فروع
اصول مذهب جعفری که واجب است بر هر مکلف که آنها بداند و در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار نماید پس این رساله پنج باب است
که در هر باب یک صلات و در هر صلات پنج فصل است و بعد از هر فصل یک
وصلت که بیان میکند چیزهائی را که مترتب میشود بر اعتقادات دین
و مذهب از احکام دنیا و آخرت و چون نجاست و طهارت و استحقاق
خلود در جهنم یا بهشت و مانند اینها پس باید دانست اولا که اصول دین
عبارتست از اعتقاداتی که بنای دین بر آنست و بدون آنها دین متحقق
و حاصل نمی شود و بسبب آنها مکلف داخل در دین میشود و آخر از آن میشود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات
سيما التي هي عين الذات والواحد من جميع الجهات
والعادل في الافعال سيما الايجاد الممكنات
والصلوة والسلام على اشرف الانبياء محمد سيد السادات
وعلى آله الائمة الذين هم اشفعاء الحشر دخول الجنات

پس بگوید خادم شیعیان مذهب جعفری و شرع محمدی
محمد جعفر استرآبادی که این رساله ایست که فلک مشحون است از برای
نجات از دریای حیرت و آب حیوة کبیر است از برای تشنگان وادی
ظلالت و جهالت که بخواهش اخ اعز روحانی برادر ایمانی موفق توفیق
الله حاجی عبد الله سلمه الله نوشته شد مشتمل بر بیان اصول دین و فروع
اصول مذهب جعفری که واجب است بر هر مکلف که آنها بداند و در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار نماید پس این رساله پنج باب است
که در هر باب یک صلات و در هر صلات پنج فصل است و بعد از هر فصل یک
وصلت که بیان میکند چیزهائی را که مترتب میشود بر اعتقادات دین
و مذهب از احکام دنیا و آخرت و چون نجاست و طهارت و استحقاق
خلود در جهنم یا بهشت و مانند اینها پس باید دانست اولا که اصول دین
عبارتست از اعتقاداتی که بنای دین بر آنست و بدون آنها دین متحقق
و حاصل نمی شود و بسبب آنها مکلف داخل در دین میشود و آخر از آن میشود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفتوى المتين والصلوة والسلام على محمد الامين وعلى آله
واصحاب الدين شرعوا منا هل الدين وسلكوا محجة اليقين
اما بعد چنين گويد ناقل اين آيات حسن بن
عبد المومن النحوي الرومي حسن الله عواقبه كه روزي از اوقات فراغت
مطالعه اثنا منظوم ومعروف بنصاب الصبيان الاستاد الوري في
الايام بدر الدين ابو نصر فراهي روح الله روحه طيب نفسه اتفاق افتاد
در اعجاز ايجاز آن لطيفه تامل رفت ودعيه باطن بران باعث گشت
بجهت امتحان خاطر جامده وشحذ قريحه جامده تكلفي نموده شد بمقدار
پنجاه قطعه دو رباعي بعدد سيصد وپنجاه بيت بر آن منوال بازدان
مختلفه وقوافي متباينه متضمن بعضي لفاظ غريب كه بر آن طلب ادب توانند بود
بقلم آمد اگرچه مختصر آن بزرگ بغايت مستحسن ومطلوب افتاده است
الحمد لله تعالى والمنة كه اين مجموع از فوايدي كه مقبول طباع سليمه وافهام
مستقيمه باشد خالي نيست ع گر تو خواهي اي صنم ما نيز هم بر تستم بود
بتوفيق رباني از تهذيب اين تركيب وتنقيح اين ترتيب فراغتي دست داد
جواب چنان نمود كه اين باكوره حديقه فطنت وجواهر صدف فكرت را
نصيب فتيان نسيب بنام نامي نهاده شود وبالله التوفيق وعليه
الله وآله ورب ورحمن فرد واحد وحكيم سبحان قهار وعزيز
نور وهادي غفار ورؤف ودود حي وحنان قدوس ومهيمن
مصور سبوح وسلام ومبرم ومنان فتاح وعليم ومالك الملك

اعلم انه يجب اسكان
ميم الجمع في كل القرآن
لسابق القراء وفي
الوصل ايضا الرحيم
مالك بادغام الميم
في الميم في القرآن تسعة
حجابا وثلثون
موضعا ونشرا

جبار بر جليل حق ودانا
سبحان مجيد وبرتر ان
قيوم اقوى سميع سلطان
شنا رحكم قريب بغي
بخشنده ودادر نكهبان

عدل صمد حميد ودانا
علام عظيم وغوث برتر
رب كريم ورازق بيان
بهار رحيم وخالق جان
مغني وغني مجيب وباجد
نام است صفات پاك يزدان
نصرت ملك ملك مردم ان
عبرت زمين ومردم خاك
مصباح چراغ وجده وادراك
دست ستاره در خشان
فرقان چه نبي پيمبر
چون بيت حجت وبرهان
نيست چو ظل غرة حور
خيمه آمد غيث ابر نيسان

فصه است بسیس و بتر قوت سیم در زور و زور در بهتان زلت گنه و بهیه تهمت
هر است زنا و عهد پیمان رخت کف دست و اصبع انگشت ثغره گوشه ثغر دندان
ضدند و سیمه است آفتر رعد بدد و جبل فرقه ترسان جهل سپهست و قرن هم جنگ
رهط است گروه و صحبت آن با کنه چو غایت و قصاری قصوی و نهایت است پایان

زنا های رسول خدای قرآن درین دو بیت زمین است نام یا دیگر نبی داعی و عبد و مزمل و نعمت
رسول صدق و فرقه و رحیم و نور و نذیر بشیر و شاهد داعی و مصطفی و مبین کریم و رحمت و دلائل و سراج و منیر

زنا های پیمبر که در حدیث آمد نوشیش خاتم و انگه سما تا عاشر محمد و متوکل نبی و رحمت و غیث
مقتفی و احمد و حاشر چو ماحی و عاشر

ای تو را در هنگام داده حق طبع سلیم هیچ دانسته چند دارد نام قرآن عظیم
هم کتابست و کلام و هم مبارک هم شفا عهد و فرقان و مهیمن حبل و بشری و حکم
باز تبیان و بلاغ و رحمت و ذکر و هدی موعظه و نور و سالنت صراط مستقیم

سوره‌هائی که آیه سجده است اندرو بر شمار از قرآن اول اعراف و رعد و نحل اسری
مریم و حج و بعد از آن فرقان نمل الم و حم است نجم و انشقاق و اقرا و آن
شافعی راست سجده آخر حج همچو در حق مذهب نعمان کلمات غلیظ آمده از کلام اعجمین رسیده

قص و شارب و اک و استنشاق مضمضه فرق موی از سرها در حسد حلق عانه نتف بغل
ختنه و قلم و ظفر و استنجا نه عم که دانست اول بزرگوار یک بیت با دگر و بلاک خوار

چون حارث و بشر و مقوم ابو لهب عباس و حمزه و حمزه ابو طالب و ضرار
شاخ بلند در اتخ در است پایدار متن و مطالب بیت و متبین است استوار
صرصر چه باد سخت و حرور و سموم گرم چون فطلت و قیام و هیچ غبار

[illegible]

[illegible]

بر روی صحت تن ارستی تیه کبر سقم بیماری نخافت ناغری حرف آنچه کی [illegible]
احمق مسلوب مرد سهری رغم رشک و دمع اشک و قریه شک زوم سندی [illegible]
فاتحت آغاز و فاخر سرفراز ختم پایان خاتمت انگشتری

فنان است بنجه میش و مغز بر دل پره معشوش سیم ناسره دنیا پریره
ابقع کلاغ پیه عراب و غدف زاغ خطاف دان پرستک خفاش شب پره
ملول و مکحله چه بود میل و سرمه دان جلف است خلم خالی و مخلات تو پره
شکر است مشک خالی و شش کهنه و حراب انبان و سکر است شکر جله قوصره
فطیس تنگ و مطرفه خایسک و شفره کارد منقاش و چنبه و موسی است استره
مدهوش هوش قرمه و فهدار هرزه گوی همان دهی همجلس و صحکه مسخره
طرفه شگفت و طره بود منزل قمر غرفه چهار طاق و چوشره است کنگره
افحوس آشیانه و جارت جای گرگ مهد چو ربع منزل پیل جبره قنطره

جمیل است خوب و قبیح است زشت رتق و جان طبیعت سرشت جحیم است گرم و جحوم دود
لظی دوزخ و خلد و جنت بهشت مشمس پرستنده آفتاب مجوسی است گبر و کشته کشت
جماد آنچه نیفزاید و فرع شاخ نبات آنچه میرد و بدو زرع کشت مشید بنائی بر آراسته
خشب چوب و طین گل لبن خشت قلعه و قبه سر بود هر دو بلده و بلحه فرجه ابرو

ناظر و حجه چشم و هدب مژه شعر موی و ظفره دان کیسو شکب و عطف دوش و سعه گوش
وجه چون معرف و محیا رو کل کل صدر و بلده و جوشن سینه و بال و دل عضد بازو
ذراع آمد بیت و دو زکوناه آز زیست است و جانخه پهلو ساعد و مرفق است با بغض
ارش و آرنت کوزانو بیشتر ترکیب و خلط آبگرش دیدن و دین و داب و عادت خو

قصر کنگر

قطعه کنگر

قطعه کنگر

قطعه دیگر

سن است و ضرس و ضحکه دندان و فم دهن ❊ جثمان جرم و عرض خود جوهر بود بدن
شبان و شرح و صبیه جوان و کودکان ❊ اسقط دو موی و قنعرش و شهپر زن
مجدود و نیک بخت و دودست دو ستدار ❊ عنقود خوشه باشد و صعود باز
رحاض جامه شوی و معنی سرود گوی ❊ قیتیق درود گر بود و چوب سقف
مقام بحر و لجه میان و دفاع موج ❊ کشتی است فلک و جاریه فلس و سعب سر
بدره هزار باشد و قنطار چل هزار ❊ اوقیه چل درم بود و رطل نیم من
جوهر بخود بیاید و با دیگری عرض ❊ نوعست و جنس گونه و اسلوب ضرب فن
مرجل لوید و مطفحه کفگیر و غلی جوش ❊ خم رفتن است خانه و خم خایه است دن
دوحه درخت و غصن و طبق و رخ تر ❊ چون مرج و مرتع و مراغی بود چمن
زبد است و ضکه مسکر و شراز و قمیز کس ❊ در و صریف و شخیب و حلیب و حلب لبن
قسطاس شرو و دار و ش و سکره کلات ❊ قریه است و ضیعه و عطن جای چون وطن
قله سبوی اشتر و خیم سبوی ستبر ❊ مسرج چراغ دان بود و مشمعه لگن
کسو لباس و طمر کهن دان و قشب نو ❊ اکلیل تاج و کمه کلاه و درع پیرهن
زر زور سار و جارحه مرغ شکار کن ❊ ازرق سفید باز و جرس است کرکدن
ناقور صور و نا قرنیک و حصا چنگ ❊ جابور مجلس طرب و محفل انجمن
ابس پوش و بلبل میان چهل بار ❊ شرب نوش و جل بخور و ضربین زن

قطعه دیگر

حافر و قرن سم و سر و بود ❊ لبه و حرم جیب و نبه و جرم
ربع خلق حقیقی بر سینه در هوض قیام ❊ مباح و حل حلالست و سحت و ازره حرام
ثنا و مدحت و هجو آفرین و نفرین است ❊ تحیت است جدا و تحیت است سلام
صلوة هست نماز و صلات تحیتها ❊ امام پیش و ورا خلف و مقتدا است امام
قتاب ریزه نان و نبات و تشه جوزاد ❊ طبیخ خورش و ملطه پاره ز طعام
شمول و قهوه و صهبا و خندریس و مدام ❊ سلاف و راح و صبا چو خمری مدام
قنات درمج بود نیزه و سنان سرداد ❊ هدات تیغ برنده قراب و غمد نیام
ضحاست چاشتگه و صبح بام و باصره دو ❊ فلق سپیده روز و غسق نشانه شام

قطعه دیگر

خبیر بیگ خبیر آگاه است ❊ ملک شاهی ملک شهنشاه است
مسالک و مرصد و نهج راه است ❊ سجل دلو و قریحه اول است ❊ چون جموم و کنه رسن چاه است
سرعه تعجیل و لبث و مکث درنگ ❊ بطوری فجاء ناگاه است ❊ مرتط اسطبل و استوانه ستون
مرقب و منظره نظرگاه است ❊ غیضف نیمه است صبح آخر ❊ لیل شب غره اول ماه است

قطعه دیگر

تصور آید بیچارگی و ضرر گرند ❊ بضاعه مایه و بضع است فرج و بعض چه اند
چو صفح و مغفرت و غفر و رحمت است امر رنش ❊ صعد چو غل و چو قید و وثاق و جامه بند
اثر خبر بود استوره حیث افسانه ❊ حکایت است و سمر داستان و موعظه پند
طراز تیر علم دان و زبرج لاف است ❊ نطاق و منطقه باشد کمر چو بر بند
اخید اسیر چو غاز طلیق بگشاده ❊ قریح خسته قرح بینمی عمیق نژند
قشد خیار و سقا خار و خلفه درگاه است ❊ چو خرد است سپندان و حرمل است اسپند

مدیحه حرفه ندیم همکاسه — مذبه خواندن ندم شیما نی

ذیب بود دهن و ردن آستین — قرره و سنجاب و فنک پوستین

معدلت و جور چه دادرستم — طعن سفر کردن عضن است چیز

طعمه خرش خلب و چنگال مرغ — رفته بود چسنه طعن طیب کین

لبد بهر زن نفرجد به صلت — بار دم و مالک سرم زمین

خل بود سد که دخل است پست — ضرب دال دال و ضرب انگبین

عمر نمودن بر دو چشم و لب — عمر چه بادان و فطن در زمین

جوف در دلست سما آسمان — وسط میان ساهره روی زمین

حرفیست متاع و سوق بازار — عقیان زر و مشتری خریدار

دینه کله و عمامه و دستار — سربال چو مجرد سراویل — پیراهن و مقنع است دستار

معلاق و سموط حیث فتراک — تنگ است حرام و مقود افسار — عقربک و شبل بچه شیر

فهد ضبع است یوز و کفتار — عقرب است نهاد و عمار آباد — بنیان چه بنا جدار دیوار

اقطاع ولات دهر کار — مملوک ری زعیم سالار — فلک کمی دلاور

صلت نعی کثیر بسیار — حجرات جمع و حجر سوراخ — حجرات حرام و بنه مردار

عمه و است حرمان و طلق تنگ — جری و جنب است سپر و رفتار

صدق صفت است سخی و محبت و سخی — عبد چون انسم — منفعت است انصاری و شعبی

[illegible]

بذر کشتن حصاد و حصد درو — حنطه است و شعیر گندم و جو

نخله دعوی مذب چو رهن و گرو — از ره بالا حضیض و دهن کوه — قرض دام و قریض شعر بود

فخت و قمر است ماه را و آفتاب — چون شعاعت ماه را پرتو — بخدا جای بنده عاجز کو

چون طری مجید تازه و نو — دهری دیرینه و عتیق کهن

بعاد دوری و من بعد و قبل از پس و پیش — شریعت است ره دین و ملت کیش

چو عیلفاقه و عدم و حصاصه درویشی — علیل و عاجز و عانی و مقتفی و درویش

خبیث دور و تریخ و غریب بی بهر است — رفیق یار و قریب و حمیم و اقرب خویش

ضباب آب دهان و براق و غضب چه جنو — عزاهر ریشم و حمره حمیز و شرط میرش

مجده دهره نعال و سیم آهن داغ — بهیمه است چو عجماست و ودیع نیش

نجبه و مصطفی است اکبر — مرتضی ضد پسندیده — رحم بخشودن و رحم خویشان

رحم زمان جیم نفرید — قطن پنبه و مقص ابریشم — عهن منقوش پشم و اجید

رند عود است و عطر و رحیه بوی — آسن آنی ز طعم گردیده — صرف خرج است و نقد گزیده

تلقط چون لقیط برچیده — بصرت و بصابه مثلا — حدقه باشد سیاهی دیده

شصت ساع است دستق و صاع چهار — مد و موزون بود چه سنجیده

عتاب است خشم و دلالت ناز — سریر است کرسی و سریر است راز

کبر و ان بزرگ و صغر کوچک — عریض است پهن و مطول دراز

خبث ریم آهن بزاد است ساد — جرار است پولاد و مقراض کار

ملوک ترک و چین و روم بودند چو خاقان و فغفور و قیصر بود مصر و یمن شهر و میر
حصان و حصن در این تعلیم دیگر صیر آواز و زال است تخت جم ضربت اعمادو هر دش داد جم
فنایش بهر ساحت میانش تاج بست شد خانه در حسام عزا و زخمش

رسالهٔ تعلیقات محمد بن ابی الوفا

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح مقال بحمد ثنای بیحد و شکر آلای سعید ملک متعال را باید کرد که با بداع
قدرت او الوان ازهار فواکه سخن بر عنوان لسان انسان شکفته شد و بواسطه
زبان که ترجمان جنان است هزاران هزار جواهر معانی و لآلی لطایف بدو اسطه
بیان در سلک بیان منتظم گشت درود فراوان و صلوات بی پایان بر مرقد عنصر
و مشهد اقدس سید المرسلین و خاتم النبیین محمد امی امین و علی مکین باد و بر آل
و اولاد او که عارفان حرم کرم و اتباع و احباب او که طایفان کعبهٔ زمزم بودند

قوادم چهار و منکب چهار ای هر خوانی کلا پر شمری

قطعه تکبیر

می بهت سی روز هر سه شش نهادیم نامی بخوان تا حاجز غرچون کدشتی نقل شما
تسبیح چون سر آمد عشر گشت حاضر بعضی در چون کدشتی ظلم دان خنادیس چو رادی تحاشی

قطعه

زبروج اکبر پرسی تیر بر بگویم حمل است و ثور و جوزا سرطان و شیر و خوشه
زترازو و عقرب بنگان و جدی بگیرز چو بدو در رسیدی تو رخوت ساز توشه

قطعه تکبیر

آذر و نیسان ایار است و حزیران تموز آب و ایلول و تشرین و کانون شباط

قطعه تکبیر

هست ایام عجوز ای سرور عاقل سرور زاخر ماه شباط و ز اول از آذار
حق و صبر است و دایر آمر است و مو تمر مطفی المحرمات و یکفی ظعن انعم بشمار

قطعه تکبیر

بنظم بشنو وقتی چهار ماند در چهار برسم نادر و لفظی چو لوا در عمل
خدای و چهره و شبهای ماه و نقصان برادران شهر مصر و یا بهای جنان
بروج کوکب سیاره و رنگ مهره و نرد شمار حضار که نزاد نوم دارد ان
جهات را چو شناسی مزاج را بشمار دو صف بیار ز شطرنج و قسم روح دان
بگیر نیمه ماه و قبول سال انگاه اصابع کف و ایام عید با قربان
بیاد گیر ز لفظ حسام این معنی بفهم کوش که فهم است و تیغ آن
ایعاف بر آوردن حاجت بنه برسیدن بیمار عیادت باشد
مالک چو خداوند و خلیل است بزرگی چون سیده و اختری سیاده باشد

قطعه تکبیر

شهاب ای سرور کوکب نجم است اختر بلا مغرب با اختر شرق است خاور
اریکه تخت باشد ایکه پیشه عذار رفتار باشد تاج افسر
قعاد و عرس و زوجه صاحبه زن خلیل و سیده زوج است نو ام

قطعه تکبیر

قطعه تکبیر

قطعه تکبیر

ملوک ترک و چین و روم بودند چو خاقان و فغفور و قیصر بود مصر و یمن شهر و میر
حصان و حصن در این تعلیم دیگر صیر آواز و زال است تخت جم ضربت اعمادو هر دش داد جم
فنایش بهر ساحت میانش تاج بست شد خانه در حسام عزا و زخمش

رسالهٔ تعلیقات محمد بن ابی الوفا

بسم الله الرحمن الرحیم

افتتاح مقال بحمد ثنای بیحد و شکر آلای سعید ملک متعال را باید کرد که با بداع
قدرت او الوان ازهار فواکه سخن بر عنوان لسان انسان شکفته شد و بواسطه
زبان که ترجمان جنان است هزاران هزار جواهر معانی و لآلی لطایف بدو اسطه
بیان در سلک بیان منتظم گشت درود فراوان و صلوات بی پایان بر مرقد عنصر
و مشهد اقدس سید المرسلین و خاتم النبیین محمد امی امین و علی مکین باد و بر آل
و اولاد او که عارفان حرم کرم و اتباع و احباب او که طایفان کعبهٔ زمزم بودند

قوادم چهار و منکب چهار ای هر خوانی کلا پر شمری

قطعه تکبیر

می بهت سی روز هر سه شش نهادیم نامی بخوان تا حاجز غرچون کدشتی نقل شما
تسبیح چون سر آمد عشر گشت حاضر بعضی در چون کدشتی ظلم دان خنادیس چو رادی تحاشی

قطعه

زبروج اکبر پرسی تیر بر بگویم حمل است و ثور و جوزا سرطان و شیر و خوشه
زترازو و عقرب بنگان و جدی بگیرز چو بدو در رسیدی تو رخوت ساز توشه

قطعه تکبیر

آذر و نیسان ایار است و حزیران تموز آب و ایلول و تشرین و کانون شباط

قطعه تکبیر

هست ایام عجوز ای سرور عاقل سرور زاخر ماه شباط و ز اول از آذار
حق و صبر است و دایر آمر است و مو تمر مطفی المحرمات و یکفی ظعن انعم بشمار

قطعه تکبیر

بنظم بشنو وقتی چهار ماند در چهار برسم نادر و لفظی چو لوا در عمل
خدای و چهره و شبهای ماه و نقصان برادران شهر مصر و یا بهای جنان
بروج کوکب سیاره و رنگ مهره و نرد شمار حضار که نزاد نوم دارد ان
جهات را چو شناسی مزاج را بشمار دو صف بیار ز شطرنج و قسم روح دان
بگیر نیمه ماه و قبول سال انگاه اصابع کف و ایام عید با قربان
بیاد گیر ز لفظ حسام این معنی بفهم کوش که فهم است و تیغ آن
ایعاف بر آوردن حاجت بنه برسیدن بیمار عیادت باشد
مالک چو خداوند و خلیل است بزرگی چون سیده و اختری سیاده باشد

قطعه تکبیر

شهاب ای سرور کوکب نجم است اختر بلا مغرب با اختر شرق است خاور
اریکه تخت باشد ایکه پیشه عذار رفتار باشد تاج افسر
قعاد و عرس و زوجه صاحبه زن خلیل و سیده زوج است نو ام

قطعه تکبیر

قطعه تکبیر

قطعه تکبیر